\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

تقدیم به محضر نورانی و مقدس قرآن ناطق و احیاگر دین خدا حضرت مهدی (عج)

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

فهرست

سوره مبارکه مدثر 2

سوره مبارکه تکاثر 46

سوره مبارکه توحید 55

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوندی که آن خدا،رحمان است و با مظهر رحمانیتش، هر چیزی را به مقصد می‌رساند و رحیم است ،برای کسی که رحمت عامه او را بپذیرد،یعنی رحمت خاصه اش را شامل حال کسانی می کند،که رحمت عامه ی او را بپذیرند.اول فیض رحمانیتش شامل همه می‌شود، نبوتی می‌فرستد تا همه انسان‌ها ببالند و بپرورند و سپس، به آن‌هایی که پنجره‌ی جانشان را به سوی آن نبوت عظمی بگشایند، نور افزون می‌دهد و رحیم می‌شود. پس برای قلب همه‌ی انسان‌ها رحمان است و برای قلب مؤمنین علاوه بر رحمان، رحیم است.

**آیه1:یا أَیُّها المدثِرُ؛** بعد از آنکه سوره علق آمد، پیامبر باوجود آن ریاضتهایی که حدود 20سال درغار حراءداشتند، یک مرتبه با یک حالت معنوی جدیدی روبرو شدند. پیامبر کسی نبود که در حراء از حالات معنوی، بی‌نصیب باشد ولی یک مرتبه، شرایطی متفاوت تر از حالات قبل، مشاهده کردند لذا با یک هیبت و هیجانی روبه رو شدند که ندا آمد: ای محمّد إقرأ... پیامبر در این حال بسیار مضطرب شدند و قلبشان توان این همه عظمت را نداشت ولی بالاخره به مدد الهی آرام شدند و فهمیدند این قصه، قصه‌ی نبوت است برای نمایاندن راه، به آن‌هایی که راه را نمی‌دانند. به خانه آمدند ولی از آن حال رها نمی‌شدند. حال ما نمی‌دانیم، آیا چیزی بر خودشان پیچیده‌اند یا نه خود صرف بودنشان یک نوع پیچیده شدن است. به هر صورت حضرت جبرئیل دوباره از افق جان ظهور کرد و دوباره با بسم الله هم شروع کرد یعنی یک سخن جدید، یک برنامه جدید و یک سوره‌ی جدید است.هان ای پتو (دثار) به خود پیچیده. آیا منظور جامه‌ی معمولی است یا جامه‌ی نبوت یا هر دو؟ آیا واقعاً پتویی به خود پیچیده بودند یا نه؟حضرت جبرئیل گفت: ای که در پوشش نبوت قرار گرفتی، ای توکه در آیه‌ی إقرأ لباس نبوت بر تنت پوشاندند، قصه‌ی نشستن در کار نیست.

**آیه2:قم فانذر:** بر خیز، تو باید افقهای بلند را به انسان‌ها نشان دهی وآنها را از بودنشان و از هرزه روی شان بترسانی. اگر انسان‌ها را رها کنی همه‌ی اعمالشان را خوش می‌دانند، انسان این چنین است.ای پیامبرآنها را بترسان و بگو به کجا چنین شتابان؛ بگو چرا نشسته اید باید بر خیزید، این نشستن‌ها سکون و رکود است، اصلاً قصه‌ی خدا برای بشر همین است.

برگشاده رو به بالا بالها پر زدهِ اندر زمین چنگال‌ها

ای انسان تو اینگونه هستی که اگر به تنت دل ببندی، زمینی می‌مانی. روح تو نگران است که از قافله‌ی انسانی جدا شده است ولی تن تو هیچ نگرانی ندارد، تو اگر به تنت نزدیک شوی تمام شده‌ای پس برخیز پیامبر تا بشر را از اشتغالات طبیعی بترسانی. تو وظیفه‌ات این است که افق‌های دور را نشان بدهی و به آن‌ها بگویی:

تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند نفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

اصلاً کار ما همین است که ما افق‌های بلند را بشناسیم. انبیاء آمدند پایان کار را به ما نشان دهند تا دچار روزمرگی نشویم و فراتر از آن، حرکت کنیم.می‌فرماید قصه‌ی خستگی در این دام را نگو، تو بگو چگونه از این دام درآییم. بعضی‌ها قصه‌ی ماندنشان در دام دنیا را برای همدیگر می‌گویند، هیچ سودی هم ندارد.

آه زندانی این دام بسی بشنیدیم حال مرغی که رهیده است از این دام بگو

مردم وقتی دورهم بنشینند آه و ناله‌ی دنیا را می‌گویند. دنیا برای اهل دنیا مثل یک ماهی است که بخواهند دمش را بگیرند، اصلاً دنیا برای اهل دنیا هیچ وقت به دست نمی‌آید.وقتی که ده تا خانه داشته باشند غصه می‌خورند، که چگونه با این ده تا ،پول بیشتری به دست بیاورند و یازدهمی را فراهم کنند.

صفت راه مگو و ز سر انجام بگو سخن رنج مگو جز سخن گنج مگو

صفت راه خوب که معلوم است. سخن گنج بگو، بگو چگونه برویم. پیغمبر به ایشان بگو چطوری برخیزند. خودت برخیز. برخیز و بترسان. انذار کن یعنی انسان را از آینده‌ی خطرناکی که در اثر این روزمرگی نصیبش می‌شود بترسان. بهترین خدمت به بشر همین است.ای پیامبر، این‌ها را نگفتیم که فقط بدانی،بلکه کار اصلی تو شروع شد.

**آیه3: وَ رَبِّکَ فَکَبِر**، پس بزرگ بدار پروردگارت را یعنی تو در یک دستگاهی قرار گرفتی که بینش این دستگاه می گوید،او که همه کاره است، پروردگار عالم است . نه نان،رب ماست نه نام. رب به کسی می‌گویند که ما را بپروراند، رشد بدهد. می‌گوید یک کس هست، که حقیقتاً همه را می‌پروراندو او همان، پروردگار توست. برخیز او را بزرگ بدار وگرنه ارباب‌ها میدان داری می‌کنند. پیامبر بلند شو و پروردگارت را در چند مرحله بزرگ بشمار:

به فرمایش علامه(ره):1-در مرحله ی اعتقاد،خودت را به این مقام فکری برسان ،که فقط حق است که رب است .2- در مرحله‌ی عمل، نحوه‌ی زندگیت به گونه‌ای باشد که فقط به حق، نظر داشته باشی .3- در مرحله‌ی زبان، نحوه‌ی گفتارت جز حق نباشد.

یکی از بزرگان می‌فرمودند: بالاخره بخواهید یا نخواهید این زبان، آینه‌ی دل است. اگر کسی حق ، در قلبش بزرگ باشد ،دیگر نمی‌تواند جز حق بگوید، هرچه بگوید در آینه‌ی حق می‌گوید.بعد می‌گفتند ما در صده‌ی اخیر هیچ کس را نداشتیم که به اندازه‌ی امام (ره) در گفتارشان اینقدر خدا و به امید خدا باشد این نا خداگاه است. وقتی حق همیشه جلوی چشم آدم باشد این گونه می‌شود. انسان موحد وقتی می خواهد در مورد آینده سخن بگوید حتما یاد خدا می کند و انشاالله می گویدچون می فهمد که جهان،جهان حق است؛ مثلا می گوید انشا الله فردا خدمت می رسم یا می گوید به امید خدا کنکور قبول می شوم .می‌گوید به لطف و کرم خدا ،چون می‌بیند خدا در صحنه است. چشمی که خدا ببیند، می‌بیند که همه‌ی حرکات و سکنات به گونه ای است که خدا زودتر از همه در صحنه است.دلی که بیدار شد حتماً در صحنه‌ها رب را می‌بیند، بعد از رب اگر چیزی هست، آن را جلوه‌ی رب می‌بیند. شما پیامبر را دوست دارید به عنوان جلوه‌ی حق، وقتی هم صلوات می‌فرستید ،اول می‌گویید خدا، اول دل را به آینه ی خدا می اندازیدو از آینه‌ی خدا به پیامبر نظر می کنید ( اللهم صل علی محمّد و آل محمّد).جز خدا در صحنه‌ی دل بیدار نیست. می‌گوید پروردگار خود را به عظمت و کبریایی یاد کن که در برابر عظمت او، هیچ چیزی نیست که چشم‌گیر باشد. چیزی در صحنه نیست.الهی همه می‌گویند خدا کو؟ من می‌گویم جز خدا کو؟

زهی نادان که اوخورشید تابان ز نور شمع جوید در بیابان

همه عالم ز نور اوست پیدا کجا اوگردد از عالم هویدا

کسی که از صورت‌ها و پرده‌ها بالاتر رفت، قلبش تصدیق خدا را می‌کند.گویی همین امروز این آیه نازل شده وبه ما می‌گوید ای انسان‌ها قُم فَأَنذر وَ ربکَ فَکَبِرُ وَ ثِیابَکَ فَطَهُّر.

**آیه4:وثیابک فطهر**:اصل ما جان ماست، پوشش اصلی ما پوشش جان ماست. تن ما، فرع ماست، پوشش تن ما،پوشش فرعی ماست. آنچه بر زمین است، زینت زمین است، آنچه بر جان است،زینت جان است. ساختمان من ،پرده‌های خانه، پیکر من، همه زینت زمین هستند من نباید به خاطر آن‌ها ببالم.(طبق آیه 7 سوره کهف)می خواهیم با این زینت‌ها آدم‌ها را امتحان کنیم، می‌خواهیم ببینیم مردم این‌ها را زینت خودشان می‌گیرند یا نه .در روایات داریم زینت خود را در مساجد پیدا کنید. خذوا زینتکَم عِندَ کُلَ مَسجدٍ، نمی‌گوید لباس فاخر بپوش برو مسجد ولی می‌فرماید: زینتتان را در مسجد گذاشتم بروید بگیرید. در مسجد، زینت روح می‌دهند، این زینت، زینت معنوی است. البته این منافاتی با پوشیدن لباس پاکیزه و معطر ندارد.این آیه می‌فرماید: ای آدم‌ها، مواظب باشید لباس جانتان را از دست ندهید. لباس جان شما،معنویت است چون جان شما معنویت است. لباس جسم شما، ماده است چون جسم شما ماده است.می‌گوید پیامبر قصه‌ی نبوت، قصه‌ی وَ ثِیابَکَ فَطَهر است. برخیز باید جامه‌ی جانت را پاک کنی، نبوت نیامده که بگوید لباستان را خوب وتمیز بشویید.به قول امام عزیز در کتاب گران قدر آداب الصلوة: پیامبر آن چیزها که مردم به طور طبیعی انجام می‌دهند را خیلی برایش سرمایه گذاری نمی کند. آن جاهایی را که بشر غافل می‌شود در حالی که نباید بشود سرمایه گذاری می‌کند. طبابت را همه دوست دارند چون همه بدنشان را می‌خواهند. آن چه همیشه نزدیک به خودشان است ،بدنشان است. لذا دین چه بگوید و چه نگویدمردم سراغ طبابت می رونداما آن چه دین می‌گوید این است که، طبیب جانت پیامبر است. طبیب جان‌ها انبیاء هستند. کسی هم مخالف طبیب جسم‌ها نیست.

چون جان برود از تن من در پرواز نعش نجس من به صحرا انداز

آنچه مهم است مسئله‌ی جان است. علامه(ره) می‌فرمایند: و جامه‌ات را که همان عمل و عقایدت باشد، که جامه‌ی باطن و جان توست از هرنوع آلودگی مثل آلودگی شرک پاک نگه دار. یعنی قبل از این که جانت را پاک کنی نمی‌توانی حق را درک کنی. تو اگر می‌خواهی حق را درک کنی باید پاک شوی، پاک شو و بعد دیده بر آن پاک انداز. نبوت، راه طهارت جان است. دین، راه طهارت جان است. وَ ثِیابَکَ فَطَهّر، به ما می گوید ما آمدیم پیامبری را به تو دادیم که جان خودت را پاک کنی و لباس تقوا بپوشی، مگر لباس اصلی ما تقوا نیست؟

ممکن است شما در خواب، خود را کاملاً لخت ببینید، اگر خود را محاسبه قرار دهید متوجه می‌شوید که روز قبل، یک کار غیرتقوایی انجام داده‌اید و چون لباس اصلی ما تقوا است، خود را بی‌لباس می‌بینید.گاهی وقت‌ها یک مقدار از بدنتان را در خواب لخت می‌بینید. آن وقت بدانید که یک مقدار در کارتان بی‌تقوایی داشته‌اید.یا مثلا اگر خود را در آب، لخت دیدید، بدانید که در جلسه‌ی علمی اهل ریا هستید. چون آب در خواب، علم است و لخت بودن ریا و عدم تقوا است اگر کسی بخواهد جانش را بپوشاند، باید تقوا پیشه کند.حقیقتاً شرک و گناه بد لباس‌هایی هستند. برای همین هم، روز قیامت برای ما فشار می‌آورند و آتش جهنم می‌شوند.

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه‌ی پاک انداز

غسل بر اشک زدم که اهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده برآن پاک انداز

**آیه5: وَ الرُّجزَ فَاهجرُ،** بیایید از هر چه گناه است هجرت کنید، دوری کنید.اگر بخواهیم از عذاب دور شویم باید از علت عذاب دور شویم. علت عذاب چیست؟ گناهان.می فرماید ای پیغمبر، پیام ما، پیام دوری از عذاب است در تمام این‌ها، فلسفه‌ی نبوت نهفته است.

این قفس را بشکنید ای طوطیان بال بگشایید تا هندوستان

هفت پر، از هفت شهر جان کنید قصد قاف حضرت جانان کنید

فاش گویم یار، مشتاق شماست طاقت او بی‌گمان ،طاق شماست

عشق خدا اول به چه کسی هست؟ به خودش. ما هم جلوه های خدا هستیم. جلوه‌های خدا از خدا جدا نیستندلازمه ی. عشق خدا به خودش عشق خدا به جلوه‌هایش است. پس خدا عاشق ماست، قبل از این که ما عاشق خدا باشیم. برای همین این دین را آورده است تا شما را پا ک کند.

قُم فَأَنذر، برخیز وجهت‌های هولناک حیات غیر دینی را به انسان‌ها بنمایان. برخیز آینده‌ی خوبی در مسیر اهل دنیا نیست.آنها را از این آینده‌ بترسان. هدف نبوت، انذار است برای اهل دنیا و تو نبی شده‌ای ، ای لباس نبوت پوشیده، پروردگارت را بلند بدار که قصه‌ی ارباب‌ها تمام شدنی است. پوشش جان را به طهارت بکشان، که هدف نبوت جز این نیست .عذاب، جان را آتش می‌زند، فَاهجرُ، فاصله بگیر. قصه‌ی نبوت، قصه‌ی راه و رسم فاصله گرفتن از گناهی است که آن گناه ما را به آتش می‌کشاند.

**آیه6:وَ لا تَمنُن تَستکثِر:** و در این راستا وقتی قرار است به انسان‌ها نبوت را ارائه دهی، هیچ منّتی نگذار و هیچ بزرگی در کارت نبین ، که خدا بزرگ است. اگر خواستی نعمت نبوت دائماً بر تو بریزد وَ لا تَمنُن تَستکثِرُ، به عملت نگاه نکن و آن را بزرگ مشمار و منت نگذار بر افرادی که قصد هدایتشان را داری منت نگذار.بندگی و عبودیت ملاک است، عبودیت با منت ، سازگاری ندارد. آن‌هایی که عملشان را ببینند خدایشان را نمی‌بینند و آن‌هایی که خدایشان را نبینند، بنده نیستند. قصد ، عبودیت است و در عبودیت، ربوبیت مقصد و مقصود است. پس عوض مخواه، منت مگذار و کارت را بزرگ نشمار، بندگی را بزرگ بشمار. خالصاً لوجه الله عمل کن، آفت بندگی منت است، آفت هدایت انسان‌ها این است که ما کارمان را ببینیم و بزرگ بشماریم. آن وقت نه هدایتی صورت می‌گیرد، نه پاداش الهی بر جان هدایت‌گر می‌ریزد. اگر منت گذاشتی، کارت را بزرگ می‌بینی، آن وقت در قلب انسان‌ها خود را می‌جویی نه در حق. یعنی قلب انسان‌ها را می‌خواهی نه حق را و قلب انسان‌ها کارساز نیست.

**آیه7: وَ لِرَبِک فَاصبر:** فقط برای پروردگارت در دینداری، پایداری و صبر کن. صبر در 3منطقه: 1- صبر در طاعت 2- صبر در مصیبت 3- صبر در ترک معصیت.

راه دین‌داری راهی است که باید از شهوات، وهم‌ها و خیال‌ها فاصله بگیری و این فاصله گرفتن سختی‌ها دارد. شهوت در مقابل تو می‌خروشد و تو باید در برابرش مقاومت کنی. غضب بر تو می‌خروشد، تو باید در مقابلش مقاومت کنی. دشمن هم بر تو می‌خروشد تو باید در مقابلش مقاومت کنی. در قرآن داریم حضرت لقمان به فرزندشان می‌فرمایند یا بُنَّیَ اَقِمِ الصلوة و آتی زکوة، نماز را اقامه کن، زکات را ادا کن. در راستای اقامه‌ی صلاة و توجه به مشکلات اقتصادی مردم هم چون باران، بلا بر تومی‌ریزد. دشمن انسانیت اجازه نمی‌دهد تو نور هدایت را به جامعه بدهی، بعد از اقامه‌ی نماز و ادای زکات، فاصبر ما اصابک، در مقابل سختی‌هایی که به تو می‌رسد مقاومت کن. اینجا می‌فرماید: ای پیامبر، ای که لباس نبوت پوشیده‌ای، قصه‌ی نبوت، قصه‌ی آسانی نیست. باید در مقابل سختی‌های روانی، خروش شهوت و غضب و سختی‌های بیرونی و خروش ستم صبر داشته باشی. وَ لِرَبِک فَاصبر.

گر تو خواهی حری و آزادگی بندگی کن، بندگی کن، بندگی

از خودی بگذر تا یابی خدا فانی از خودشو تا یابی بقا

حال که چنین شد و معلوم شد قصه‌ی نبوت چیست و هدایت انسان‌درگروچیست، به افق‌های دور دست حیات نگاه کن و از قله‌ی دنیا بالا بیا، بوی قیامت را در افق‌های بلند بشنو.

**آیه8:فَاذا نُقِرَ فِی النّاقُور آیه9: فَذلکَ یومَئِذٍ یَومٌ عَسیر:** آن‌گاه که در ناقور دمیده می‌‌شود، آن وقتی که با یک صیحه‌ای روح‌ها از جسدها جدا می‌شود، زمین و زمان غیر از این زمین و زمان می‌شود. آن وقتی که انسان‌ها با خودشان روبرو می‌شوند. خانه و شغل و بدن پیدا نیست ، فقط خودشان پیدا هستند. آن وقتی که ندا می‌آید إقرا کِتابک کفی بِنفسکَ الیوم، امروز تو خودت کافی هستی برای خود یابی. آن وقتی که با خودت روبرو هستی،و رهن خودت هستی. پس آن روز برای کسانی که از این نبوت فاصله دارند و کافر به نبوت شدند و فرازهای دین را نشناختند و عمل نکردند، روز بسیار سختی است.

**آیه10:عَلی الکافرینَ غَیر یَسیر:** بر کافرین آسان نیست. آن روز روزی است که برای روح‌های بلند، آرام است. روزی است که روح‌های طالب حق به مقصود می‌رسند.پروردگار و ملائکه صف در صف بر قلب مؤمن ظاهر می‌شوند وقلب‌ها می‌بینند نه چشم‌ها و آن قلبی که حق ندید آن روز کور است.آن روز، روزی است که برای کافران بسیار سخت است. عده‌ای خبیث مقابل دین‌داری پیامبر نقشه کشیدند از جمله ولیدبن مغیره که یکی از سران مشرک بود.

**آیه11:ذرنی و من خلقتُ وحیدا:** رهایش کن، اصلاً وقتت را صرف این‌ها نکن. من او را تنها آفریده‌ام (البته خدا همه را تنها آفرید )یعنی او که خلقتش در قبضه‌ی من است، در مقابل دین من چه می‌تواند بگوید. او را به من واگذارکن، او را تنها آفریدم، این بند قلبش در دست من است. از آنجا که عده‌ای خبیث مقابل دین‌داری پیامبر نقشه کشیدند از جمله ولیدبن مغیره که یکی از سران مشرک بود لذا خدای متعال می‌فرماید ای پیامبر در راه دین‌داری، خس و خاشاک انسانیت قد علم می‌کنند ولی هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، اصلاً تو دل به آن‌ها نده.

 **آیه12:وَ جعلتُ لَهُ مالاً ممدوداً آیه13: وَ بنین شُهُوداً آیه14: وَ مهَّدتُ لَهُ تمهیدا :**خودم مال زیادی برایش قرار دادم و فرزندانی که همه در نزد او حاضرند و چیزهایی برایش آماده کردم، در دنیا شرایط خوبی برایشان قرار دادم.

**آیه15:ثُم یَطمَعُ اَن اَزید:** این بیچاره بیشتر می‌خواهد. به جای اینکه دارایی‌هایش را فقط نردبان قرار دهد، آنها را وسیله‌ی بیشتر دارا شدنش کرده است. می‌گوید ای پیامبر، این مقابله‌گر را رهایش کن، خودم مال به او دادم، شرایط اجتماعی خوبی به او دادم، امتحانش کردم ولی موضعش را عوض کرد، موضعش را بد انتخاب کرد. افراد نحوه‌های متفاوتی در حیات دارند. بعضی‌ها شرایط فکری خوبی دارند باید از آن استفاده کنند، بعضی شرایط مالی بهتری دارند باید از آن استفاده کنند. داشتن بیشتر، مقصد نیست بلکه مقصد، بودن بَرین است.عده‌ای این شرایط فکری را به اطلاعات بیشتر بسنده می‌کنند، این بیچارگان، همان قدر نادانند که عده‌ای که به مال بیشتر بسنده می کنند نادانند. بناست حق مقصد باشد نه دانایی بیشتر و نه مال بیشتر. آن‌هایی که فقط اطلاعات جمع می‌کنند که فخر بفروشند همان قدر گمراهند که عده‌ای که مال جمع کنند و به آن افتخار می‌کنند.

دوچیز است که حرص می‌آورد: 1- مال 2- علم و دوشکم است که پر نمی‌شود: 1-شکمی که مال بخورد 2- شکمی که ارث بخورد و دومسیر است که انحرافی است:1- آن مسیری که اطلاعات جمع کند و فخر بفروشد 2-آن مسیری که مال جمع کند و فخر بفروشد و یک چیز است که حق است آن مسیری که حق را بخواهد چه با مال، چه با عقل. بعضی‌ها عقلشان را برای مال بیشتر جمع کردن و بعضی‌ها برای اطلاعات بیشتر جمع کردن به کار می‌برند، هر دو شهوت است.

عقلشان در جمع عالم پیچ پیچ فکرشان در ترک شهوت هیچ هیچ

شهوت به دو شکل ظهور می‌کند یا بیشتر، دنیا را خواستن یا بیشتر، اطلاعات را خواستن، آنچه که مقصد و مقصود است، حق ،خواستن است، چه با مال و چه با عقل.پیامبر می‌فرماید این‌ها طمعشان افزون شد.ممکن است تا به حال دیده باشید کسی کنکور قبول می‌شود ولی به جای این که استفاده کند، آدم بشود، می‌خواهد فقط مدرک پیدا کند. آن وقت حرصش بیشتر می‌شود، لیسانس که بگیرد می‌خواهد فوق لیسانس بگیرد این ادامه‌ی حرص است، فقط زشتی‌اش کم است، فوق که گرفت می‌گوید من بدون دکترا بسر نمی‌برم، وقتی دکترا گرفت می‌خواهد فوق دکترا بگیرد، این ادامه‌ی حرص است اما اگر بخواهد آدم بشود ،به حکم وظیفه می‌خواهد دکترا بگیرد. بعضی از بچه‌های متدین ما رفتند در رشته‌ای که پایین‌ترین رشته بود، از لحاظ مالی هیچ پولی نداشت ولی رفتند چون برای کشور لازم بود، بعد از دکترا 8سال رفتند خرج کردند تا مشکلی از نظام حل کنند. این ادامه‌ی حرص نیست، بلکه ادامه‌ی بندگی است. پیامبر می‌فرماید این آدم‌ها مقابل توهستند، این‌ها حرصشان را رشد دادند و حرص رشد یافته با نبوت در تضاد است، حرص رشد یافته مقابل دین می‌ایستد حالا چه به اسم علم، چه به اسم مال.اما کلاً فایده ندارد این‌ها یا با قیافه‌ی علمی با تو مقابله می‌کنند یا با قیافه‌ی مال‌.

**آیه16:کلّا اِنَّهُ کانَ لِایاتِنا عَنیداً:** قصه چیز دیگر است. این‌ها با نشانه‌ی حق و آیات الهی در جنگند و عناد می‌ورزند، انگیزه‌ی این‌ها فاسد است. به ظاهر عملشان نگاه نکن .این ولیدبن مغیره خوب فکر کرد، حساب شده هم فکر کرد ولی تهمت زد و توهین کرد. فکری که در مقابل دین است جهل است.

**آیه17: سَاُرهِقَة صَعُوداً:** ما نمی‌گذاریم او از این نحوه حیات، راحت بگریزد.حاصل فکر او نجاتش نمی‌دهد. این به زودی به مشکلات می‌افتد یعنی گردنه‌های سخت عذاب در دنیا و آخرت او را می‌گیرد، پتانسیل تفکرش نجاتش نمی‌دهد. انسان‌های بد در دنیا بسیار فکر کردند اما چون فکرشان کار نبوت نبود، همان فکر باعث هلاکتشان شد.شما ببینید شاه چقدر تلاش کرد، ساواک ساخت، مشاوران داخلی و خارجی گرفت، همه‌ی این کارها را کرد که بیشر بماند، چرا از بین رفت؟ چون ساواک ساخت، چون به مردم ظلم کرد. چرا ساواک ساخت؟ چون می‌خواست بیشتر بماند، چرا زودتر رفت؟ چون می‌خواست بیشتر بماند. نهایت حیاتش چه شد؟ شما دقت کنید سرطان گرفت، همین‌طور مجبور بود که این قرص‌های مخدر را بخورد که اذیت نشود، دیگر ذهنش کار نمی‌کرد، دیگر هیچ کاری نمی‌توانست بکند. ازهاری را سرکار آورد که کارها را یکسره کند، ازهاری هم سکته کرد.یک شاه سرطانی، یک نخست وزیر سکته‌ای، این شد ، حاصل حیات انرژی‌های زیاد شاهنشاهی. قصه‌ی دنیا همیشه همین است.سَاًرهُقَة صَعُوداً، بزودی این عذاب‌ها هم در دنیا و هم در آخرت این‌ها را فرا می‌گیرد. به قیافه‌شان نگاه نکنید، به تفکر ظاهرشان دل نبندید.

**آیه18:انهُ فَکَّرَ و قَدَّرَ:** او خوب فکر کرد و برنامه‌ریزی کرد. علامه می‌گوید او برای ابطال قرآن فکر کرد و فکر خود را سنجید. قَدَّرَ، یعنی اندازه گرفت و سنجید که سخنی، مردم پسند بر علیه قرآن بگوید و نهایتا هم گفت. ما به این فرد امکانات دادیم که صعود کند هم وضع مالی خوبی داشت هم فکرش خوب بود. ما این دو شرایط را دادیم تا صعود کند،اما متاسفانه مقابل دین ایستاد.

**آیه19:فَقُتِلَ کَیفَ قَدَّرَ:** لعنت خدا بر او. چگونه تفکر کرد و سنجید.

**آیه20:ثُمَّ قُتِلَ کَیفَ قَدَّرَ**: و مرگ پشت مرگ بر او باد، این چه نوع تفکری است! این همه سنجیده سخن گفتن بر ضد دین، این همه تبلیغات منظم کردن بر ضد انقلاب. مرگ بر او باد. مرگ خدا یعنی این که فایده ندارد، نتیجه نمی‌گیرد.

**آیه21:ثُّمَ نَظَرَ**، سپس نظر داد و بررسی کرد. پس به این 2جمله‌ی آیات 19 و20، جمله معترضه می‌گویند. این دو تا یعنی مرگ بر او باد، آیات 19و20 می‌گوید مرگ بر او باد، برای سنجیده گفتنش وصل می‌کند به آیه 21، ثُّمَ نَظَرَ، سپس نظر داد و بررسی کرد .

**آیه22: ثُّمَ عَبَسَ وَ بَسَرَ:** چهره‌اش را در هم کشید، بی اعتنایی به دین کرد، یک خود بزرگ بینی کرد، یک علم نمایی را پیشه کرد .

**آیه23: ثُّم اَدبرَ و استَکبَر**: بعد به دین و پیامبر و سخنان وحی پشت کرد. برای فکر خودش از غیر دین بزرگی طلبید.

**آیه24: فَقالَ إنَّ هذا إلّا سِحرٌ یُوثَرُ:** گفت این یک جادوی تاریخی است.فرمود که ای پیامبر نگران نباش، آن مدعی اندیشه و غنا، آن اقتصاددار باهوش، با تو مقابله را شروع کرده و هیبت اجتماعی او چنان است که تو را نگران می‌کند که شاید مردم عادی تحت تأثیرش قرار بگیرند. پیامبر او را بر ما واگذار. او کاری از پیش نخواهد برد، در راه انقلاب دینی و حرکت فرهنگی، مدعیان مال و فکر همیشه مقابله کردند ولی اگر دین‌داران راه را درست بروند، هرگزدشمنان کاری از پیش نخواهند برد.فرمود این‌ها جمع اندیشه می‌کنند، خلوت می‌کنند، سخن‌ها را اندازه می‌زنند، تبلیغاتشان را حساب شده می‌کنند، فضا را آماده می‌کنند و یک سخنی برای شکستن زیر بنای حیات فرهنگی و حیات دینی می‌گویند ولی نتیجه‌ی حیاتشان جهنم و نتیجه‌ی تلاششان شکست است. پیامبر آن‌ها را به ما واگذار، اندیشه‌ات را برای این که صرف آن‌ها کنی خرج نکن. تو در راه دین‌داری و بندگی تلاش کن و همت کن، آن‌ها به جهنم می‌رسند. آن‌ها قوایشان را جمع می‌کنند ، اِنهُ فَکَرَ و قَدبَرَ، خوب فکر می‌کنند، خوب می‌سنجند بعد حاصل سخنشان چیست؟ فَقالَ اِن هذا الّا سِحرٌ یُوثَرُ، بعد از این که تکبر کردند، بعد از این که خودشان را خیلی بزرگ جلوه دادند، می‌گویند این یک حرف بشری است. بعد از آن که عَبَسَ وَ بَسَرَ، بی‌میلی و بزرگی نشان دادند. ثُم ادبَرَ و استَکبَرَ، بی اعتنایی کردند، بزرگ منشی نشان دادند که این‌ها قصه‌های نوشته شده در کتاب‌های قدیم است. آنها گفتند این آیات ، اثرات گذشتگان است که این پیامبرجمع‌آوری کرده است. یعنی فضای تبلیغاتی بر ضد تو درست می‌کنند، تو از این‌ها هراسی نداشته باش.

 **آیه 25:اِن هذا الّا قولُ البَشَر،** چون این‌ها بالاترین تهمتشان همین است که بگویند این سخن بشری است. می‌خواهند رابطه‌ی تو را با عالم غیب قطع کنند و رابطه‌ی تو را با عالم غیب مُنکر بشوند.

**آیه26: سَاُصلیه سَقَر:** به زودی این‌ها به جهنم وصل می‌شوند، این‌ها نتیجه‌ی اساسی نخواهند گرفت. بدانید حیاتشان جهنم است.

**آیه27:و ما ادراک ما سَقَر:** تو چه دانی از جهنم؟ آن‌قدر بزرگ است که عقل‌ها حدّ آن را نمی‌توانند تشخیص بدهند.

**آیه28:لا تُبقی وَ لا تَذَر:** جهنم آن سرمایه‌ها را باقی نمی‌گذارد و آن‌ها را هم رها نمی‌کند. در مورد لا تَذَر، یکی از مفسران می‌فرماید مگر هلاکت و هلاکت بعد از هلاکت. انسان روشن فکر انسانی است که آینده را برای خودش تأمین کند و روشن فکرترین انسان و مترقی‌ترین انسان آن است که پشت پرده‌ی آینده، دنیا را هم بشناسد و ببیند و برای خودش تأمین کند و دین‌داران، باهوش‌ترین انسان‌های روزگارند که تا بالاتر از دنیا نظر می‌کنند. می‌فرماید: آن جا ،جایی است که هیچ چیز باقی نمی‌ماند و هیچ انسان گنهکاری هم رها نمی‌شود. می‌فرمایند: در جهنم مأمور جهنم ، جهنمی را مکلّف می‌کند، که از آن گردنه‌ی آتش بالا برود، وقتی که دستش را می‌گذارد، دستش ذوب می‌شود، وقتی دستش را بر می‌دارد، دوباره دستش سرجایش برمی‌گردد، همین که پایش را به کوه می‌گذارد، پایش ذوب می شود وقتی برمی‌دارد، سر جایش برمی‌گردد.تا این که وقتی رسید به آن بالای بالا، یک مرتبه سقوط می‌کند به پایین‌ترین درجه جهنم. دنیا هم همین‌طور است. اگر بچسبید به دنیا و دستتان را دراز کنید به دنیا، انسانیت که اصل شماست تمام می‌شود. برگردید از دنیا، دوباره یک انسانیتی پیدا می‌کنید. با پا جلو بروید خلاص می‌شوید، برگردید آدم می‌شوید. اما کسی که در دنیا افتاد، برگشت‌های جزئی هم او را از سقوط اساسی نجات نمی‌دهد. هرکس بالاخره چند روز مؤمن می‌شود، چندتا حرف دینی هم می‌زند ولی این‌ها نجاتش نمی‌دهد. تا دین‌دار نشود، بازی را شروع نکرده است. این که آدم چند روز حرف دینی بزند، چندروز عبادت عادی کند، نجات دهنده نیست، باید مسیر حیات را دینی کرد. این فرد در دنیا هم همین‌طور بود بالاخره یک دستی به دنیا دراز می‌کرد ، انسانیتش ساقط می‌شد. آن جا هم، روز انسانیت است. غیر انسانیت آن‌جا ذوب شده است. هیچ چیز ندارد فقط هیچ چیز نداشتن را دارد و این بدترین سختی است. یعنی نابود می‌شود و نابودیش را حامل است.می‌گویدای پیامبر او همه ی تلاشش این است که برای خودش دائم کمالاتی را حفظ کند. اتفاقاً همین را از دست می‌دهد.

**آیه29:لَواحَةٌ لِلبشَر:** این در قیامت یک ظاهر سیاهی پیدا می‌کند ، که ظهور باطنش است، قیامت ظهور باطن است. یوم تبلی سرائر، آن‌چه در باطنش است ظاهر می‌شود. لَوَّاحَهٌ لِلبشر، یک سیاه چهره‌ای در ظاهرش پیدا می‌کند. این مگر همین ر ا نمی‌خواست، این به خود می‌بالید که خود را بزرگ بنماید اما خوار و ضعیف و زشت و سیاه می‌شود. بلال سیاه‌روی آن‌جا مثل قرص قمر است و سفیدرویان فاسق، سیاه‌ترین و زشت‌ترین و حقیرترین شکل را پیدا می‌کند. این یک قاعده کلی است. هرکسی در درونش، هرچه دارد، همان را می‌آورد. تَطَّلِعُ عَلی الاَفئِدة، برای همین فرمودند قلبش طلوع می‌کند. از قلبش شخصیتش، زمین و زمانش و جهنم و بهشتش طلوع می‌کند، تمام وجودش از درونش ظهور می‌کند. همه‌ی ستون‌های اطرافش ظهور برونش است. حالا این آدم مگر نمی‌خواهد بزرگ بشود. این آدم، مقابل دین ایستاد چون می‌خواست، شخصیتش نشکند. بسیاری از این‌ها که با دین و انقلاب مقابله می‌کنند برای این است که فکر می کنند در دین‌داری هیبت و بزرگی که مد نظرشان است را ندارند، چون این‌ها تکبر می‌خواهند. بندگی و تواضع نمی‌خواهند. در بساط دین تکبر خریدار ندارد. لذا، این‌ها مقابل دین می‌ایستند تا بزرگ بمانند. درست از همین طریق سقوط می‌کنند. یعنی همان چیزی را که نمی‌خواهند نصیبشان می‌شود.

 **آیه30:علیها تِسعةَ عَشَر:** بر این‌ها 19موکل گذاشت یعنی بر این‌ها در آن جهنم 19 موکل هست. آیا یکی از این موکل‌ها همان چشم خیره‌ی به نامحرم نیست که فعلاً آن را گرفتارش کرده است. آیا یکی از این موکل‌ها ظهور همان گوش رذلی نیست که گناه شنیده؟ آیا یکی از این موکل‌ها زبان بدی نیست که این را گرفتار می‌کند؟ آیا فکر غلط نیست؟ خیالات حسی، خیالات چشمی و خیالات جنسی نیست؟ آیا شهوات گوناگون نیست؟ آیا حب فرزند از طرف راست، حب شهوات از طرف چپ، حب مقام از جلو، حب آینده از عقب، این‌ها همان‌ها نیست که این موکل‌های آتش بر او ریخته‌اند؟ مگر این‌جا از طریق همین چشمش به جهنم نزدیک نشد، مگر از همین گوش به جهنم نزدیک نشد؟ بله همین‌ها هستند که ظهور بیرونی می‌گیرند.

**آیه31:و ما جعلنا اصحابَ النّار اِلّا مَلئِکَةً...:**ما این اصحاب جهنم را قرار ندادیم الا ملائکه، این‌ها ملائکه هستند، بر شما حاکمند. آیا ملکه‌های شما هستند؟به هر صورت شما خودتان می‌دانید یک آدم بد هرچه فکرکند بدی را فکر می‌کند. هیچ وقت نمی‌شود یک کسی که10سال فکر ستم به مردم بود حالا یک لحظه جلو خدا بایستد و فکر ناب طولانی بکند. این محال است. چنین کسی، ملائکه جانش، ملائکه آتشند که بر او حاکمند. ملکات چنین کسی، ملکات رذالت است. این به زودی نمی‌تواند خودش را از دست این ملکات نجات بدهد، در دنیا امکان توبه و برگشت و آهسته آزادشدن از دست این ملکات هست اما نه به راحتی. می‌فرمایند این چه حرفی است که می‌گویید؟اینها گفتند 19 تا که چیزی نیستند با تعدادی از آنها که دعوا کنیم واز صحنه خارجشان کنیم دیگر چیزی نمی ماند.کسانی که این سخنان را می گویند اصلا نمیفهمند، شعور و درک ندارند که مقام ملک، مقام حاکمیت غیب بر بدن است.

ای آدم‌های حسی، شما هرکاری هم که بکنید از حاکمیت خودتان خارج نمی‌شوید و منِ شما ملکوتی غیر مادی است ، هرچه بکنید ظهور من است ، از من نمی‌شود فرار کرد . تن ، محکوم من است. مقام ملائکه، مقام ملکوتی است، ملائکهبه اذن الله حکومت محض هستند، قهر محض هستند ، پس این حرف‌ها معنی ندارد که شما بخواهید با موکل جهنم دعوا کنید. تو نمی‌دانی ما جعلنا اصحاب النّار الا الملائکة، این‌ها ملائکه هستند و قهرشان شدید است .ما خبر ندادیم تعداد این‌ها را الا این که چندین قصد داشتیم :1- فِتنَةً لِلَّذینَ کَفَروا، برای این که کافران در یک آزمایش سختی قرار بگیرند . برای این که کافران ابتلاء حجبشان بیشتر بشود. آدم‌ها باید متوجه باشند یک حکم خدا ، خط بین حق و باطل را جدا می‌کند. یعنی باطل ظهور بطلانش را، و مؤمن، ظهور ایمانش را سبب می‌شود. میفرماید که ما اگر عده‌ی این‌ها را مطرح کردیم، قصدمان این بود که کافران در این مسیر امتحان می‌شوند. نتیجه‌اش هم این شد که گفتند 19 تا که چیزی نیست. یعنی نفهم بودنشان روشن شد.

2-لیستیِقَنَ الذینَ اوتوا الکِتابَ، اهل کتاب هم با این بحث ما یقین پیدا می‌کنند که ما از طرف خداییم. چرا؟ چون این‌ها در کتابهایشان نوشته شده، که تعداد موکلین جهنم 19تاست و چون کتابهایشان را در اختیار کسی قرار نمی‌دهند و محفوظ است و می‌دانند که کسی غیر از مسئولانشان از آن آگاهی ندارد. یقین پیدا می‌کنند که از همان منبع که تورات آمده از همان منبع قرآن آمده است.

3- وَ یَزدادَ الَّذینَ امَنوا ایماناً، و مؤمنان ایمانشان زیاد می‌شود، چرا؟ وقتی می‌بینند قصه‌ی خبر دادن از تعداد موکلین جهنم در کتب عهد عتیق هم آمده، در کتب یهود و نصارا هم آمده، یقینشان بیشتر و محکم‌تر می‌شود.

4- ولا یرتابَ الّذینَ اوتُو کتابَ والمؤمنونَ، و مؤمن‌‌ها و اهل کتاب دیگر شک نمی‌کنند، مسیر را محکم‌تر طی می‌کنند.

5- وَ لِیقولَ الذینَ فی قُلُوبِهِم مَرَضٌ وَ الکافِرُونَ ماذا اَرادَ الله بِهذا مَثَلاً، و برای اینکه منافق‌ها رسوا شوند. همان بیمار دلان ظاهر مسلمان و مدعیان اسلام بهانه‌گیر ، این‌هایی که صفای تسلیم را به چرکی اعتراض فروخته‌اند، بیماردلانی که هر سخنی را به بهانه می‌کشند و می‌گویند این چه فایده که خدا گفته، این هم شد حرف. نتیجه‌اش این شد که این بیماردلان، رسوا شدند. معلوم شد که این‌ها با حکم خدا رفیق نیستند.

در جامعه، کسانی که در مقابل حکم خدا، سخن اعتراض‌آمیز دارند، بیماردلان مدعی اسلامند. این‌هایی که به‌ راحتی تسلیم حاکمیت فقاهت نیستند. آن‌هایی که سخن خدا را که از زبان حاکم فقیه بیرون می‌ریزد به نقد اندیشه خودشان می‌کشند. این‌ها بیماردلانی هستند که در همین عرصه امتحان می‌شوند. می‌گویند لِیقولَ، لام غایت است یعنی ما عمدا این کار را کردیم که دنیاداران منحرف را از خداداران هدایت شده جدا کنیم.

یُضِلُّ اللهُ مَن یشآءُ و یَهدی مَن یشآء: به این نحو، گمراهان را از هدایت شدگان جدا می‌کنیم. این سنت خداست که هر کسی که قصد گمراهی مردم را دارد، خدا گمراهیش را نمایان می‌کند چون خودش می‌گوید، ظالم را هدایت نمی‌کند پس آن که ظالم نیست را هدایت می‌کند. فاسق را هدایت نمی‌کند پس آن که فاسق نیست را، هدایت می‌کند. پس یُضِلُّ اللهُ مَن یشآءُ، یعنی هرکس را می‌خواهدگمراه می کند و نمی‌گذارد به نتیجه برسد. یعنی کسی که در مقابل دین ‌بخواهد فتنه کند، نتیجه نمی‌گیرد. راه را به او کج نشان می‌دهد. در عوض به کسی که می‌خواهد دین‌داری کند، راهی نشان می‌دهد که به مقصد ‌برسد.

گمراه می‌کنیم یعنی چه؟ یعنی گمراهی خودش را ظاهر می‌کنیم و الا خداونددر ابتدا کسی را گمراه نمی‌کند. بلکه گمراهیشان را به خودشان، نشان می‌دهد. خداوند در جریان حضرت آدم، شیطان را برای ما رسوا کرد.شیطانی که بین ملائکه خودش را جا زده بود. مقدسیِ ظاهری شیطان باعث شده بود بین ملائکه مقدس قرار بگیرد ولی مقدس متکبر بود، پنهان بود. کان مِنَ الکافرین به ما می گوید شیطان در جریان حضرت آدم، کافر نشد،بلکه کافر بود. چه کسی رسوایش کرد؟ آدم. آدم در دنیا آمده، کفر کافران را نشان دهد. وقتی آدم به صحنه آمد اسماء را ارائه داد، تکبر کفرآلود شیطان مشخص شد.

وما یعلَمُ جُنودَ رَبّکَ اِلّا هُو: خود خدا می‌داند که لشکریانش چقدرهستند. هیچ کدام هم نمی‌دانستیم، خودش خبر داد که تعداد موکلین جهنم 19تاست. معرکه گرفتن که نمی‌خواهد.

وَ ما هِیَ اِلا ذکری للبَشَر: و این یک ذکری برای بشر است، نه دعوا درست کردن، نه غائله به پا کردن. چرا این قدر نسبت به این سخن ،موضع بد گرفتید؟ چرا افتادید در نقص گرفتن ها و ایرادها؟ شما متوجه باشید خدا می‌خواهدبه شما یک تذکر بدهد:ای پیغمبر به آن ها بگوبا حداقل ملائکه،جهنم خود را کنترل می کنم یعنی که خدا این‌قدر قادر است، که جهنم را با 19 ملک این همه قهاریت می‌کند. این همه گردن کشان را به جهنم می‌ریزد، مقهورشان می‌کند. با 19 ملک به قادریت خدا پی ببریداما این انسان های حسی بدون اندیشه،بر سر تعداد ملائکه معرکه گرفتندو پیام خدا را نفهمیدندو ضلالت پیشه کردند. در جزوه‌ی فلسفه‌ی حیات زمینی آدم، راجع به ملک مقداری بحث شده است.

**آیه32:کَلّا وَ القَمر آیه33:واللیل اذ ادبر:** (چه مژده‌ی قشنگی) نه چنین است این‌ها به هدفشان نمی رسند. نه چنین است این نطفه‌های گمراهی، نمی‌توانندمانع مسیر شما بشوند. نگران این فتنه‌های طبقاتی گردن کلفتان اقتصادی، فرهنگی غیر دینی نشو. دل نگران آن‌ها نشو.کَلّا، این‌طور نیست که شما برخورد کردید. و القَمَر، سوگند به ماه که نمی‌گذارد جان آسمان در تاریکی محض بماند. پس نور از خورشید منیر می‌گیرد و شب را از ظلمت می‌رهاند. سوگند به ماه و ماه جان ما که همان قلب ما است.این قلب، همواره از فیض خدا برخوردار است تا ما در آسمان تاریک نفس اماره، محروم و ساکن و متوقف نباشیم. سوگند به ماه، جلوه‌ی نورانی نور رب در شب تاریک جان و سوگند به شب آن‌گاه که تمام می‌شود. شب نفس، ظلمت نفس که از قلب بهره می‌گیرد تا صبح شود .

**آیه34:والصُبحِ اذا اسفَر**:و سوگند به صبحی که به اسفار رسیده است سوگند به نورانی شدن قلب، آن‌گاه که تمام آسمان جان، قلب شود و غرایز تاریک و وهم‌های حقیقت پنهان کن از این آسمان رخت بر بندد. سوگند به عکس رخ لیلی که بر جان جان ما می‌افتد و شیدایی آن رخ زیبا تمام جان ما را نورانی می‌کند.قصه بر نورانیت قلب است و زودودن شب جان و ظهور صبح روح و روحیه. در حالی که دعوا کردن بر سر ملائکه‌ی جهنم انسان را از موضوع حیات بخش دین، دور می کند.

**آیه35:إنّها لِاحدی الکُبَر:** حقایق قرآنی یکی از نشانه‌های آیات کبری خداست. آیات کبری خداچه هستند؟وسیله‌ی نورانی شدن جان، است تا قمر قلب بتابد و تاریکی جان را به صبح روشن روح، تبدیل کند.

**آیه36: نذیرًا لِلبَشر:** نهیب به انسانی است که در طبیعت مانده است و از همه چیز مانده است. خبر توقف بشر را به بشر می‌دهد که انسان‌ها برخیزید، به کجا این طور راضی شدید. ، این آیات کبری حق ، بیم‌رسان بشرندو می گویند که ای انسان چگونه در جهنم طبیعت فرورفتی و از خود بازماندی.

تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند نفیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست

**آیه37:لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر**:برای هر کدام از شماکه از ماندن و مردن می ترسید.ان یتقدم:آنهایی که پیش تازیدندو پیشرو بودند.او یتاخر:آنهایی که هنوز نرسیده‌اند و مانده‌اند. قرآن یک آیت کبری است و یک نذیر است برای بشر تا انسان‌هایی که رفتند، رفتن را ادامه بدهندو آن‌هایی که شروع نکردند، شروع کنند.

**آیه38: کُلُ نَفسٍ بِما کَسَبت رَهینةٌ:** هر انسانی اسیر کارها و کرده‌های خود است.

چرا این قرآن نذیر است برای بشر؟ چون که قصه‌ی انسان این چنین است که کُلُ نَفسٍ بِما کَسَبت رَهینةٌ، هرکس در رهن عمل خود است یعنی خودش را به جهت عملش گرو می‌گیرند. یک وقت است یک پولی رهن می‌گذاریم، خودمان را آزاد می‌کنیم. یک وقت است خودمان را می‌گیرند.این آیه می گوید: هر کس را به جهت اعمالش رهن می‌گیرند. کرده‌های هر کس وسیله‌ی رهن گرفتن اوست، چرا؟ چون شأن جان انسان بندگی است و تا زمانی که بندگی ندهد آزادی نمی‌گیرد و اگر بندگی ندهد همیشه رهن است. برای این که خودش را از این رهن دربیاورد باید بندگی بدهد، باید اصحاب یمین شود، باید از اسارت‌های نفس و طبع و طبیعت بیرون برود اگر بیرون نرود خودش رهن عملش است.

فرمایش خوبی علامه (ره) در رابطه با این آیه دارند. می‌فرمایند که چرا انسان نگران این مسئله نیست که خودش را رهن عملش قرار داده است و چرا نمی‌خواهد خود را از طریق بندگی آزاد کند. العبودیةُ جوهرَةٌ کُنهُها الرُّبوبیة، عبودیت یک جوهر است، تهِ آن قدرت و آزادگی است یعنی قدرت پروردگاری می‌گیرد. این همان حدیث است که عبدی أطَعنی حَتی اَجعَلُکَ مِثلی، ای بنده اگر بندگی مرا بکنی مثل من می‌شوی.

گر تو خواهی حری و آزادگی بندگی کن، بندگی کن، بندگی

از خود بگذر یعنی آن‌چه که منیت و انانیت است تو را گرفتار خودت کرده. آن وقت خودت را می‌گیرند و این مسئله‌ی خطرناکی است. برای همین هم می‌فرمایند که چرا بنده نگران این قضیه نیست که خودش را به گرو می‌برند. یک وقت انسان تصادف می‌کند نهایتاً ماشینش را می‌گیرند یا 100 روز و 100 ماه زندانش می‌کنند. اگر زندان ابد هم بشود، تن او در زندان است ولی روحش هرجا خواست می‌تواند برود. می‌تواند در سجده‌های طولانی بنشیند. اما در قیامت، خودش را می‌گیرند، جانش متوقف می‌شود، متوقف عملش می‌شود. همین دنیا هم همین‌طور است. شما اگر به چیزی علاقه‌مند شدید، تنتان گرفتار آن چیز نیست، خودتان گرفتار آن چیز هستید. این توقف جان است و خیلی کشنده است.

می‌گوید انسان‌ها، این قرآن برای طلوع خورشید هدایت بر جان شما عرفاست. حالا اینجا گفته است والقَمَر، اگر می‌گفت و الکواکب و یا والنجم، هم عرفا شاد بودند. که یک مرتبه بالاخره در حال خوشی و مستی یک نوری از غیب جان انسان برسد، سال‌ها انسان را مست نگه می‌دارد. این دل تاریک، این آسمان پر از ظلمات از طریق این قرآن به قمری می رسد بعد این قمر جای خودش را بازمی کند، صبح می شود و شاد می شود. از همه‌ی ظلمت‌ها وتاریکی‌ها خودش را آزاد می کند.می فرماید ما در مورد مباحثِ به این مهمی با تو سخن می گوییم آن وقت تودر مورد تعداد ملائکه با ما بحث می‌کنی؟

**آیه39: الّا اصحاب یمین:.** هرکس اسیر کرده‌های خودش است،مگر اصحاب یمین. پس معلوم شد اصحاب یمین کسانی هستند که اسیر خودشان نیستند و بندگی را خوب انجام داده‌اند. چون گفتیم به اندازه‌ای که بندگی کنیم بدهکاریمان را پس داده‌ایم. یعنی به اندازه‌ای که به وسیله‌ی فطرتمان، از طریق عبادت با خدا مدارا کنیم، خودمان را آزاد کرده‌ایم.

این اصحاب یمین به وسیله ی بندگی و عقاید نورانی از هیئت‌های جسدی و بدنی جدا شدند.آن ها طرف راست حیات را گرفتند، نه طرف چپ را. یعنی ظلمت جسد و شهوت را رها کردند و نورانیت حق و فطرت را پیشه کردند. اصحاب یمین از جسد، رها شده‌اند و به فطرت رسیده‌اند. می‌گوید این‌ها در جنّات هستند یعنی در یک ظهور نورانیِ غیبیِ قلبی هستند.اگر شما یک مقدار متوجه غیب شوید سال‌ها حال خوشی دارید حالا اگر کمی پرده عقب‌تر برود، خودتان با تمام جانتان با یک حقیقت غیبی روبرو می‌شوید، وصفش نگفتنی است. می‌گوید این اصحاب یمین، این وارسته‌ها در جنّت هستند. چرا؟ برای این که این‌ها در گروی کارهای جسدی و بدنی نیستند.

گفت غلام همت آنم که زیرچرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

مگر تعلق‌ خاطر به ماه رخساری که خاطراز همه غمها به مهراو شاداست

یعنی فقط یک ماه رخسار است که اگر با او ارتباط پیدا کنیم، تعلق جان است.آدم، غیر از خدا، به هرکس نظر کند خودش را گرفتار کرده است. خودش را متوقف کرده است. اگر گذر کنید رفته‌اید، آن وقت اگر در خدا نظر کنید همه چیز اوست که اوست.

من، غلام آنکه نفروشد وجود جز به آن سلطانِ با احسان ووجود

من، غلام آن مسِ همت پرست که به غیر از کیمیا نارَد شکست

مس فقط حاضر است در مقابل کیمیا، مس بودنش را از دست بدهد چون چیز بالاتری می‌شود، طلا می‌شود. اما اگر آدم خودش را بدهد فرش بشود، از رتبه‌ی خودش پایین‌تر می‌آید، خودش را بدهد خانه بشود، پایین آمده است. فقط اگر خودش را بدهد خدایی شود بالا رفته است. می‌گوید مگر اصحاب یمین. هرکس دیگر، هر کار دیگر بکند خودش را گرفتار کرده و آن وقت خودش را گرو داده است. همین حالا در دنیا هم همین طور است. ما در این دنیا به هرچه غیر از خدا دل ببندیم خودمان را به آن چیز گرو داده‌ایم. شما ‌به یک ماشین بیشتر نظر کنید، دیگر خودتان نیستید، دیگر خودتان را گرفتار کرده‌اید.ماشین، قلبتان را گرفتار کرده است دیگر چه برسد به پایین‌تر، بعد می‌فرماید این‌ها در بهشتند، این‌ها در بهشت با هم مکالمه دارند.

**آیه40:فی جنّاتٍ یَتَسائَلون**: در بهشت از هم راجع به اسیران جهنم سؤال می‌کنند.

**آیه41:عَنِ المُجرمینَ آیه42: ما سَلَکَکُم فی سَقَر**: حال دقیقاً نمی‌دانیم خودشان مستقیماً سؤال می‌پرسند یا از خازنان جهنم این سؤال را می‌پرسند. خیلی ما گرفتار این بحث‌های ریز نمی‌خواهیم باشیم اما آن چه که هست، آن‌ها در بهشت به جهنمیان نظارت دارند.آیه ی43 تا 47 حرفهای جهنمی‌هاست، می‌گویند ما با خدایمان نیایش نکردیم، قبله‌ی خودمان را خودمان قرار دادیم. نمازگذار نبودیم، ما در نمازمان خودمان را می‌دیدیم و با خودمان نیایش می‌کردیم، ما خدا را گم کرده بودیم. ما ترک عبادت حق کردیم، ما سجده نداشتیم، ما رکوع نداشتیم، ما در رکوع به خود رکوع کردیم و در سجده به خود سجده کردیم، حق قبله‌ی ما نبود. دنیا قبله‌ی ما بود. به ما گفتند که خدا در قبله‌گاه شماست ولی ما در قبله‌گاهمان هم، خودمان را دیدیم. ما مصلین نبودیم، ما سست بودیم، ما سهل‌انگارانه در صحنه‌ی سختی وارد شدیم.

**آیه 43:لَم نَکُ من المُصلین:** ما در باطل فرو رفتیم، غرق در طبیعت شدیم و آن وقت هم که به خیال خود نماز می‌خواندیم طبیعت را با خود در قبله‌گاه آوردیم. ما شاد بودیم به حلوای سبوس. ما از بندگی نشاط نگرفتیم، ما از دنیا نشاط گرفتیم. ما نیایش‌گر حق نبودیم. مقصد و مقصود ما خدا نبود.

**آیه44:وَ لَم نَکُ نُطعمُ المِسکین:** ما به مال خود چسبیدیم. به مسکینان متوقف در حیات دنیا توجه نکردیم. ما طعام ندادیم، ما رزقی که آن‌ها می‌طلبیدند، چه رزق اقتصادی، چه رزق فرهنگی ندادیم. ما آن‌ها که برای پول‌هایمان نقشه کشیدند پول‌دار کردیم ولی به آن‌هایی که با پول‌های ما از سکون در می‌آمدند و به راه می‌افتادند توجه نکردیم. و شیطان، ما را به خیالات خودمان مشغول می‌کند و مسکینان فرهنگی را محروم می‌کند و ما هم بدون این که نگران فقر فرهنگی جامعه باشیم به خود مشغولیم.

صورت غیبی دنیا جهنم است، هر کس در دنیا فرورود در جهنم فرو می‌رود. اصلاً پل صراط یعنی پلی که روی جهنم کشیده‌اند، عینناً همین دنیاست. بعضی‌ها همین که رفتند دم پل صراط، اصلاً روی پل نمی آیند بلکه مستقیم به جهنم می‌روند. این‌ها کسانی هستند که تماماً در دنیا هستند. یعنی روی دنیا نیستند درون دنیا هستند. پل صراط روی دنیاست. اگر کسی در صراط باشد از جهنم می‌گذرد. کسی که اصلاً روی صراط نباشد اصلاً شریعت ندارد، دین ندارد. مشیِ الهی را انتخاب نکرده است، چنین کسی اصلاً در صراط نیست بلکه در دنیاست و روز قیامت ،هم بی‌حساب در جهنم است.این‌ها در یوم حساب اصحاب نار هستند، حساب ندارند. بعضی‌ها در شریعتند، یک روز خوب عمل می‌کنند، یک روز سستی می‌کنند، یک روز،محکم دین‌داری دارند روز دیگر نه. این‌ها کسانی هستند که روی پل صراط می‌ایستند، یک کمی می‌روند، یک کمی می‌ایستند. این‌ها همان کسانی هستند که مسلمانند، دین‌دارند ولی سستی می‌کنند بالاخره می‌رسند ولی پس از گذشت زمان طولانی. بعضی مثل برق خاطف یعنی به سرعت از روی صراط می‌گذرند، آن‌ها هستند که مثل شهدای ما اصلاً به دنیا نظر نمی‌کنند اصلاً دنیا برایشان جلوه نمی‌کند. بعضی‌ها مرتب در جهنم می‌افتند، یک بار با پای راست می‌افتند بعد که آن را درمی‌آورد با پای چپش می‌افتد، بد می‌روند. این‌ها کسانی هستند که در دنیا یک روز در این گروه می‌روند یک روز در آن گروه. شب عید طرف‌دار یک مد و تابستان طرف‌دار یک مد دیگر می‌شوند، مسلمان هم هستند، هر روز در یک گروه قرار می‌گیرند. این‌ها بد می‌روند، در روایت داریم به جای پا با چشمشان می‌روند، سرزیرکی می‌روند چون سرشان بالا نیست، چشمشان روی پاهایشان است مثل تمساح یا مار می‌روند. نمی‌توانند راست بروند، آدم نیستند، آدم کسی است که با چشمش حق را ببیند، چسبیده‌اند به جهنم اما دین را هم رها نکرده‌اند. این‌ها که به مسکینان توجه نمی‌کنند در دنیا افتاده‌اند، می‌گویند ما اصلاً نگران نبودیم، ما فقط دردنیا بودیم.

**آیه45:وَ کُنّا نخوضَ مَعَ الخائِضینَ:** در دنیا فرورفته بودیم. با سرگرمی‌های دنیا سرگرم بودیم، هرچه آن‌ها می‌گفتند ما هم دنبالشان می‌رفتیم. شعور معاد در جان ما شعله‌ور نبود، نتیجه‌اش این شد که ناگهان با مرگمان روبرو شدیم، دیدیم وای! همه چیزمان را باختیم. یکی از جاهایی که یقین به معنای مرگ است همین جاست.

چه چیز شما را در این جهنم متوقف کرد؟ 3رذیله را مطرح می‌کند: 1-این که مصلین نبودیم 2- طعام مسکینان را رعایت نکردیم 3- ما با سرگرمی‌ها سرگرم شدیم و از مهم خودمان که قیامت بود غافل شدیم.علامه (ره) می‌فرماید: حالا که این 3رذیله را داشتی حاصلش این شد که:

 **آیه46:وَ کُنّا نُکذِّبُ بِیومِ الدین**: ما قیامت را نمی‌فهمیدیم، ما تکذیب کنندگان قیامت بودیم. همه‌ی شرایط افتادن در حس را داشتیم و در نتیجه فهم فوق این دنیا که قیامت است را از دست دادیم. و کسی که نمی‌تواند امروز، قیامت را درک کند، ایمان به قیامت داشتن برایش معنی نمی‌دهد.

 **آیه47:حتّی اتینا الیقین:** تا این که یقین برای ما آمد. یعنی پرده‌ها عقب رفت و مرگ پیدا شد، دیدیم وای همه ی آن چه پیامبران می‌گفتند عینناً ما رؤیت کردیم. این 3رذیله شعور فهم قیامت را از انسان می‌گیرد.

صلاة یعنی ارتباط با عالم معنا، یعنی شکستن حصار حس وحسیّات. به مسکین نظرکردن یعنی نظر به مال خود نکردن یعنی آزاد شدن. چرا این قدر انفاق نجات دهنده است؟

چون که با انفاق افق روح انسان از ماده و مادیات جدا می‌شود. می‌گوید ما به دنیا چسبیده بودیم و سرگرمی ، مقصد ما شده بود. حاصلش هم این شد که ادراک فهم غیب را از دست دادیم. در نتیجه وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیُومِ الدّین، ما دین را تکذیب کردیم یعنی قیامت را تکذیب کردیم. یعنی حیات ما، فرورفتن در طبیعت شد. حَتّی اتَینا الیَقین، در نتیجه حالا قیامت معلوم شد. یکی از جاهایی که یقین به معنای قیامت است، همین جاست. یعنی حالا آن چه منکر شدید را دیدید، یعنی حالا که پرده‌ها عقب رفت وآن حیات فروریخت یک مرتبه دیدیم که قضیه چیزدیگری است.

**آیه48: فَما تَنفَعهُم شَفاعَةُ الشّافِعین:** دیگر کسی به کمک این‌ها نمی‌آید. این‌ها دیگر نمی‌توانند دستشان را به دست شفیعی از شفعای قیامت بدهند، چون در دنیا نداده‌اند.کسی که در دنیا، زمینه‌ی قبول شفاعت را فراهم نکرده است، آن‌جا نمی‌تواند به شفیعی نائل شود با این که شافعین وجود دارند.کسی که امروز محبت اهل بیت نجاتش نداده است، چگونه می‌تواند آن‌جا به اهل بیت نظر کند یا چگونه اهل بیت به او نظر کنند؟ اصلاً اهل بیت در افق فکری او نیستند. چون امروز که روز انتخاب است آن‌ها را انتخاب نکرد به تعبیر سوره‌ی طارق، این‌ها حالا نه از خود چیزی بردند و نه یاری گرفتند.حالا با این شرایط چه شدند:

**آیه49: فَما لَهُم عَنِ التَذَکرَةِ المُعرضین:** چه شد که این‌ها از این ذکر نورانی، از این بیدارباش الهی یعنی قرآن روی گردان شدند؟خوب ببینید، آن‌هایی که بدون این ذکر زندگی کردند نتیجه‌اش این شد که مصلّین نبودند، نُطعِمُ المِسکین نبودند و در دنیا فرو رفتند.

**آیه 50:کَأَنَّهُم حُمُرُ مستنفِرَةُ آیه51:فَرَّت مِن قَسورةِ:** این‌ها اینقدر از خود بی خود شده‌اند که مثل یک گورخر ترسو که گویی از شیر فرار می‌کند از ذکر فرار می‌کنند.آن چنان ذوقشان را از دست داده‌اند که بیدارباش‌ها و هوشیارباش‌ها برای این‌ها ثقیل و سنگین شده است.انسانی که سازمان حیاتش را منطبق با فطریات و الهیات نکند از شفا فرار می‌کند و به درد پناه می‌برد تا یک خانواده‌ی خوشبختی بشود. مثلاً از خانمی می‌پرسند چرا حجابت را رعایت نمی‌کنی؟ می‌گوید چون می‌خواهم با یک جوان دل‌خواه خودم ازدواج کنم، خودم را می‌نمایانم تا بر من نظر کند و من را انتخاب کند.یعنی درست دنبال یک آرامش و محل سکینه است. آن وقت نتیجه چه می‌شود؟ خوب معلوم است یک خانواده که براساس تقوا بنا نشده باشد، مرد به زن ، بدبین و زن، به مرد بدبین می شود. بعد از یک مدتی شروع می‌کند می‌گوید تو که خودت را به همه عرضه می‌کردی من چطور به تو اطمینان کنم، آن وقت زن هم می‌گوید تو هم که دنبال ظاهر من بودی پس به ظاهر بقیه هم نظر می‌کنی و واقعاً هم همین‌طور است. آن وقت از همان چیزی که می‌خواستند فرار کنند گرفتارش می‌شوند. این‌ها این گونه شدند که چون گورخرانی که از شیر درنده فرار می‌کنند از غذای جانشان فرار می‌کنند.

**آیه52: بَل یُریدُ کُلٌ امرِی مِنهُم اَن یُوتی صُحُفاً مُنشّرَةَ:** هر کدام از این‌ها می‌خواهند که یک کتاب غیبیِ نورانیِ گشاده شده، بر جانشان بریزد. ببین چه انتظار بی‌جایی هم دارند. یعنی خیلی عجیب است. آخر مگر هرکس و ناکسی را به آن مهمانی ناب خود می‌کشانند؟مگر وحی چیزی است که بر هر قلب مرده‌ی آلوده برسد؟!یعنی خدا را مقصر می‌دانند که چرا پیامبرانش را به گونه‌ای نفرستاد که ما را قانع کند. این‌ها این قدر خودخواه می‌شوند که حتی برای فرورفتن خودشان در دنیا خدا را مقصر می دانند.. نمی‌گویند ای دل غافل، ما در غفلت و کدورت فرو رفتیم و ندای نورانی پیامبر را نفهمیدیم، می‌گویند باید برای ما دین بیاید تا ما بپذیریم یعنی "دیده گر بینا بود، هرروز، روز محشر است" را نمی‌فهمند، نمی‌فهمند که مسئله کاملا واضح است لیکن او خودش در غفلت‌ها فرورفته است .می‌بینند این صفای چهل ساله در کوهستان مکه سبب شد که فرشته ی وحی بر جانش بریزد. خودشان این‌ها را می‌دانند، که او را امین لقب داده‌اند یعنی یک صلاحیت‌های خاص در خودش ایجاد کرده است این‌ها می‌گویند چرا برای ما نیامده یعنی اصلاً برای ارزش‌ها ارزش قائل نیستند. می‌گویند اگر خدایی هست و دینی هست باید برای ما می‌آمد.

**آیه53:کَلّا بَل لا یَخافونَ الآخِرة:** این‌طور نیست، این‌ها اضطراب قیامت ندارند، این‌ها آینده‌ی حیات خودشان را نمی‌شناسند یعنی افق‌های بلند را نمی‌شناسند که هر روز بهانه می‌آورند انسان باید اول بداند بلندی‌ها چه پیامی دارند و چگونه هستند تا از کوتاهی‌ها به یک نحوی فاصله بگیرد. اصلاً این یک قاعده است گفت:

انبیاء را حق بسیار است از آن کـه خـبر دادنـد از پایانمـان

ارزش انبیاء به این است که گفتند افق‌های بلند حیات شما چیست؟ مگر نه این است که انسان‌های بزرگ، انسان‌هایی هستند که آینده را می‌بینند. دنیا این را به ما بد معرفی کرده است. بعضی‌ها فکر کردند آینده یعنی آینده‌ی دنیا، این که باز هم دنیاست. آینده نگر واقعی ،آن‌ کسی است که بالاتر از دیواره‌های دنیا را می‌بینند. بعد می‌گویند این که سر به سر تویِ پیامبر می‌گذارند، این که می‌گویند باید برای هر کدام از ما یک فرشته وحی با قرآن بیاوری، قصه‌ی اصلی این‌ها نیست قصه این است که این‌ها نگران آخرت نیستند. این‌ها شعور فهم غیب و قیامت را از دست داده‌اند.

**آیه54:کَلّا إنَّهُ تَذکِرَةُ آیه55:فَمَن شآءَ ذَکَرَهُ:** این چنین نیست که این‌ها می‌گویند. قرآن آمده است بیدارباشی باشد برای بیداران. کسی که خوابِ خواب است و خوابی خودش را هم نمی‌فهمد، اصلاً بیدار نمی‌شود.

هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود

می‌فرماید پیامبر مواظب تبلیغ خودت باش، متوجه باش که قصه از این قرار است. کسی که می‌خواهد به مسجدالاقصی جانش برسد، کسی که می‌خواهد به کوه قاف وجود برسد، این کتاب برایش بسیار مبارک است.

حین مرو اندر پِی نفسِ چو زاغ کو به گورستان بَرَد نی سوی باغ

گر روی رو در پی عنقای دل سوی قافُ ومسجد الاقصیِ دل

این گونه است دیگر یعنی تو می‌خواهی به مسجدالاقصی جانت بروی پس دنبال کلاغ جانت نرو. او تو را به گورستان دفعِ وقت نمودن و مردن می‌برد. پس خودت را نگه می‌دارد. تو باید به بالاها برسی حالا اگر بخواهی به بالاها برسی ،باید بدانی دل بیدار است یا مرده، کَلّا إنَّهُ تَذکِرَةُ، ای پیامبر این یک بیدارباش است برای کسی که می‌خواهد بیدار بشود. کسی که دلش برای بیداری می‌تپد.

**آیه56: وَ ما یذکرون إلّا أن یَشاء الله هُوَ اهلُ التقوی واهل المغفرة:(**آن وقت این را هم قاعده بدانید) که بیدار نمی‌شود مگر کسی که خدا به او نظر کند. آن کسی که خدا بخواهد که بیدار بشود و از قرآن متنبه بشود، بیدار می‌شود یعنی باید اول نظر خدا را جلب کرد و طوری عمل کرد که خدا به ما نظرکند وقتی نظر کرد او می‌خواهد که ما بیدار بشویم. آن وقت، دیگر قرآن برای ما شیرین و غذای جان ما می‌شود. نخواهید که این وحی را هرکس و ناکسی بپسندد، آن وقت دیگر وحی نیست. آب و نان است. نان و آب را انسان‌ها و حیوان‌ها هر دو می‌پسندند. بنا نیست قرآن را هم همه کس بپسندد.

فَمن شاء ذکرهُ، هرکس که بخواهد، بیدار بشود این قرآن برایش تذکرة است. بیدار نمی‌شود و تذکره نیست الّا برای کسی که خدا بخواهد که بیدار شود. حالا اگر این طور شد پس باید خواست خدا را از طریق بندگی و آمادگی جلب کند تا خداوند این قرآن را غذای جانش قرار دهد.

آن وقت خدا کیست؟ هُوَ اهلُ التقوی واهل المغفرة، خداوند اهل تقواست، اهل آن است که حریمش را نگاه داریم و از او بپرهیزیم، مواظب نظر خدا باشیم. شما خوب دقت کنید، شما همیشه در زندگیتان مواظب یک کسی هستید، اصلاً سر کلاس دلتان می‌خواهد بدانید معلم نظرش نسبت به درس شما چیست. همیشه آد‌م ها این‌گونه اند. همیشه آدم‌ها حریم کسی یا عده‌ای را رعایت می‌کنند. مثلاً شما یک لباس که می‌پوشید به دوستتان می‌گویید که فلانی چیزی نگفت؟ یا وقتی زمین می‌خورید بلند می‌شوید به دوستتان می‌گویید بقیه چه کار کردند؟ دیدند؟ یعنی همیشه حریم یک عده‌ای را ‌می‌خواهید نگه دارید. می‌گوید نه! چه کسی اهل تقواست و باید حریمش را همیشه نگه داشت؟ خدا.

شما ببینید در مقام حق کجایید؟ یعنی از خدا بپرهیزید. یعنی ببینید در چشم حق چه کاره‌اید.یادتان باشد که هُوَ اهلُ التقوی، فقط اوست که ارزش این را دارد که حریمش رعایت بشود. اوست که پرهیزکاری نسبت به او، پرهیزکاری حقیقی است. حالا مثلاً شما رعایت حریم مرا بکنید، یعنی چه؟ یعنی بخواهید ببینید نظر من، نسبت به شما چه هست؟ من بعد می‌میرم یعنی تمام این حرمت نگه‌داری مرد. پس شما مردید قبل از این که بمیرید، با مرده‌ها زندگی کردید. این هم یک نوع با مرده زندگی کردن است. چیزی که میراست، میراست. چه امروز بمیرد، چه فردا بمیرد. می‌گوید هُوَ اهلُ التقوی واهل المغفرة، حالا اگر حریم خدا را نگه‌ داری و همیشه متوجه نظر حق باشی، آن وقت او اهل مغفرت است، او آمرزش دهنده است و نقص‌ها را می‌پوشاند. مغفر وسیله ایست که در جنگ بر سرشان می‌گذارند، سرشان را با آن می‌پوشانند. می‌گوید فقط خداست که سستی و گناهان تو را می‌پوشاند. اگر حریم خدا را نگه نداریم، می‌خواهیم چه کسی ضعف ما را بپوشاند؟ رئیس! پول! مقام! اصلاً مگر غیر خدا کسی هست که اهل مغفرت باشد. آدم می‌گوید حقوق می‌گیرم ضعف‌هایم برطرف می‌شود، پول‌دار می‌شوم، فقرم از بین می‌رود. خوب، مگر پول‌دارها فقیر نیستند؟ مگر پول‌دارها احساس نیاز ندارند؟ هرکس احساس نیاز بیشتر بکند فقیرتر است.

در زمان رضاخان عمامه‌ها را برمی‌داشتند. امام می‌فرمایند خیلی وضع بد شده بود، رفتم نانوایی برای خرید نان دیدم یک پیرمردی در حال خوردن یک تکه نان خالی است، به من رو کرد و گفت عمامه‌ام را دادم به یک فقیر تا برای بچه هایش دو تا پیراهن تهیه کند فعلاً هم این نان خالی را خوردیم سیر شدیم تا شب هم خدا بزرگ است. بعد امام به احمدآقا می‌فرمایند: این همه توکل! این همه بی نیازی! خدا می‌داند حسرت این را می‌خورم به خاطر این همه غنا که کاخ داران حسرتش را می‌خورند حتی به عمامه سرش هم وابسته نبود. حالا ما بیچاره‌ها را ببینید تا 10 سال دیگر هم مال داریم ولی غصه‌ی سال یازدهم را می‌خوریم. بشر اگر نجات پیدا نکند، همین حالت را دارد. حالا چه کسی اهل مغفرت است؟ خدا.

امام به احمدآقا می‌گوید من همین را می‌خواهم. یعنی آن نوری که به جان این پیرمرد افتاده که هیچ چیز برایش مهم نیست، این دارایی و نداری برایش فرق ندارد. خدا می‌داند چه فقیر باشید چه غنی، تا این نور بر قلبتان نیفتد هیچ کس نمی تواند فقرها و نقص‌هایتان را برطرف کند.

و اگر این نور به قلبتان افتاد، این سخن از دهان شما هم در می‌آید که خدا بزرگ است تا شب .یعنی همیشه خدا بزرگ است. این بزرگی خدا را که آدم ببیند دیگر هیچ نقصی را به عنوان نقص اساسی حل نشدنی نمی‌بیند. چقدر عجیب است می‌گوید کَلّا إنَّهُ ....اهلُ التقوی واهل المغفرة، می‌گوید حالا که این قرآن یک هشیارباش و یک بیدارباش است برای کسی که بخواهد باید جلب نظر خدا کند تا این قرآن نجاتش بدهد. که آن خدایی که توسط قرآن نجات می‌دهد اهلُ التقوی واهل المغفرة است.

اگر دقت کردید این سوره مسیر عجیبی داشت اول مسیر نبوت را گفت ،سپس مزاحمت‌ها را گفت بعد گفت بگذار نور قمر بر جان بتابد و سپس قصه ی بهانه گرفتن ها را گفت بعد گفت این قرآن می‌خواهد شما را به افق‌های بلند برساند سپس به سرنوشت آن‌هایی که با قرآن زندگی می‌کنند و نمی‌کنند اشاره‌ای کرد و در پایان رسید به: هُوَ اهلُ التقوی واهل المغفرة.

خدا کند که انشاء الله من و شما هم در سلک و سبیلی قرار بگیریم که خدای اهل تقوا و اهل مغفرت، قرآن را وسیله‌ی بیدار باشمان قرار بدهد.

***بسم الله الرحمن الرحیم***

**آیه1:الهیکم تکاثر** : آگاه باشید که کثرت طلبی و تکاثر،شما را بازیچه قرار داد و شما را به خودتان مشغول کرد. لهو ، به معنی هر کار بیهوده و بی‌ارزشی است که انسان را از کار مهم خودش باز بدارد. کثرت طلبی و نظر به کثرات،شما را از مهم خودتان که خداوند و فطرت است باز داشته است.

وجود مطلق ،خداست.وحدت مطلق هم که خداست.پس وجود مطلق،وحدت مطلق است لذا نتیجه می گیریم که کثرت مطلق،عدم است.کثرت،عین عدم و وحدت،عین وجود است.پس غیر خدا هیچ است،هرچه هست،خداست.لذا هرچه به کثرت نزدیک شویم،به اضمحلال وعدم،نزدیک می شویم.کثرت همان نابودی بود نماست. غیر حق خواستن را تکاثر میگویند.چرا؟چون خدا،وحدت است و غیر خدا،غیر وحدت یا همان کثرت است.ممکن است ما یک فرش بخواهیم،همین که فرش می خواهیم کثرت است،چون جنس دنیا،کثرت است و همین که دنیا را بخواهیم کثرت است و همان طور که گفتیم کثرت ، عدم هست نما ست. مثل سایه است،سایه که چیزی نیست،عدم نور است.نبود نور را سایه میگویند یا مثلا نبود غنا را فقر میگویند،خود فقر چیزی نیست.می فرماید:لذات فطری و خیالی،شما را از مهمتان که نور فطرت و نور عقل و خداست،باز داشته است.همین که در دنیا بیفتید،کثرت طلب می شوید و از مهمتان باز می مانید. شما تا حالا یک آدم موحد دیده اید،که در دنیا افتاده باشد؟اگر در دنیا افتاد،دیگر موحد نیست. می فرماید که شما بوسیله این دنیا و کثرات دنیا،از حق، محجوب می شوید و دیگر حق را نمی بینید و تا پای جان می روید.

**آیه 2:حتی زرتم المقابر**:دو تفسیر گفته شده 1-تا آن جایی در این لذتهای خیالی وحسی،فانی می شوید که عمرتان تمام می شود و به قبر و برزخ و قیامت خودتان می رسید.

جمله علامه طباطبایی(ره): "کثرت طلبی مشغولتان کرده و به خود نیامده اید تا با همین وضع،وارد قبر وبرزخ شدید".شاید کسی بگوید اگر شخصی یک کمی دنیا را خواست چه می شود.در جواب باید گفت همچین چیزی ممکن نیست،یکی از این دو را باید انتخاب کرد.اگر کسی خدا را خواست آن وقت،دیگر دوچرخه اش را نمیخواهد،فقط سوارش می شود ولی اگر کسی دنیا را خواست، دوچرخه اش را به گونه ای می خواهد که بقیه چیزها را هم بخواهد.اگرخدا را بخواهد، چیزهای دیگر را فقط در حد نیاز میخواهد.البته منظورمان این نیست که مؤمنین واقعی وسایلشان را کنار کوچه می گذارند بلکه دلبستگی به آنها ندارند. تکاثر،زیاده خواستن،مال و اولاد خواستن، و مفاخرت شما در داشتن مال و زینت دنیا و مسابقه گذاشتنشان در جمع عِدّه و عُدّه ، شما را از آنچه برایتان مهم بود ، باز داشت. مهمّ ما هم فطرت و عقل وخداست، یعنی در اصل ، مهم ما ، فقط خداست. خلاصه عمری را در غفلت گذراندید تا مرگتان رسید

2- تکاثر، تا حدی سرگرمتان کرد که به مرده هایتان هم افتخار کردید. منظور از مرده ها چه کسانی هستند؟هیچی ، یعنی به هیچی افتخار کردید. به عنوان مثال بعضی ها افتخار می کنند که ما از فلان طایفه ایم ، وقتی دقت می کنیم می بینیم که از این طایفه ، تعداد زیادی شان مرده اند ، بقیه شان هم پیر شده اند. حتی زرتم المقابر یعنی به شرف آباء خود ، مباهات کردید در حالی که معدوماتی هستند که فعلاً گذشته اند و اصلاً نیستند . چرا ؟ به جهت اینکه چشمتان بسته است ، جلوی چشمتان حجاب است . به جهت اینکه با خیالاتتان زندگی می کنید . آدمی که با خیالاتش ، زندگی می کند ، برایش مهم است که طایفه مرده اش ، مهم هستند . افتخار می کند که من پسر فلانی هستم که فلان شخصیت بود و مرده است. بعضی اوقات که نماز می خوانید چه چیزی شما را از نماز باز می دارد ؟ گاهی گذشته و گاهی آینده . یعنی یا فکر دیروز هستید ویا نقشه ی فردا را می کشید . اصلاً خواستن دنیا و تکاثر باعث شده است که ما از خدا پرستی باز شویم .

**آیه 3 : کلا سوف تعلمون** : این طور نمی ماند ، تا آخر مشغول نیستید ، بعد بینا می شوید . این غفلت و مشغول دنیا شدن تا آخر نیست . به زودی می فهمید ، می فهمید که دنیا جهنم است و مشغول آتش هستید . چه موقع می فهمید ؟ وقتی که بدنتان را از دست می دهید و با خود حقیقی تان رو به رو می شوید ، می بینید که وای عجب آتشی.جمله علامه طباطبایی (ره) : غافل نباشید ، به زودی می دانید این غفلت ، چقدر مضر است. با خدا فاصله گرفتید با این امور بیهوده راه به جایی نمی برید به زودی از آثار سوء این غفلت ، آگاه خواهید شد و وقتی از دنیا منقطع شدید ، آثار سوء آن را خواهید دید.

**آیه 4 : ثم کلا سوف تعلمون** : این جمله تأکید جمله ی قبل است ، این تکرار برای تأکید از خطر شدید است . یعنی حتماً می فهمید ، مطمئن باشید.

**آیه 5 : کلا لو تعلمون علم الیقین آیه6: لترون الجحیم** : خیر ، این چنین نیست به آنجایی که می خواهید برسید از این طریق دنیا طلبی ، نمیرسید .ای کاش شما علم یقین می دانستید . علم الیقین چشیدن قلبی است ، عین الیقین ، دیدن قلبی است . مثال: یک وقت است از خواندن نماز ، یک حال خوشی به شما دست می دهد اما یک وقت است شما نمازتان را می بینید یعنی پرده ها ، عقب می رود و شما ، نمازتان را در قالب یک ملک می بینید ، به این عین الیقین می گویند. حق الیقین هم که مقام فناست وبه بحث ما مربوط نیست. اگر علم یقین داشتی و آثار سوء دنیا طلبی را می چشیدی لترون الجحیم: به خدا قسم جهنم را می دیدی. دنیا به خودی خود ،جهنم نیست . وقتی که خدا را کنار بگذاری و دنیا را بخواهی ، دنیا جهنم می شود .داشتن عیب نیست ، جز خدا را خواستن، عیب است .

 **آیه 7 : ثم لترونها عین الیقین** : ثم در اینجا به معنی قیامت است . اگر مثل یک عارف زلال دل بودی و ذوق این کثرت طلبی ها را داشتی و دلت بیدار بود ، می دیدی و می فهمیدی که همین ذوق کثرت طلبی هم ،جهنم است ، ولی حالا که عارف نیستی و نمی توانی ببینی ، مطمئن باش وقتی به قیامت رفتی چه عارف باشی و چه نباشی ، پرده ها که عقب می رود ، با عین الیقین می بینی . در شرح حال برخی از علما داریم که میگویند : پرده ها برایم کنار رفت و در جان خودم ، پر از مار و مور و عقرب احساس کردم . این مار و مور ها مادی نیست ، اینها نتایج بعضی از کار های بد و اخلاق های بد ماست ، که برای بعضی ها در همین دنیا رؤیت می شود . اینکه سفارش شده ، جمعه ها ، نماز جعفر طیار یا صلوات یا اعمال دیگر انجام شود ، برای این است که می خواهند مارا از دنیا بیرون بیاورند . می خواهند جمعه ها که اکثر افراد بیکار هستند مشغول این اذکار شوند تا در دنیا فرو نروند . در دنیا باشید با خدا ، نه این که در دنیا باشید با دنیا . بعضی از علما نماز مغرب و عشایشان را به نماز صبح وصل می کردند . شما تا حالا شده کسی را دوست داشته باشید و بخواهید تا صبح با او صحبت کنید و خلوت کنید ، خوب علما اینگونه بودند که عبادات این چنینی می کردند و خسته هم نمی شدند . آیت الله دستغیب در کتاب معاد جریانی را نقل کرده اند ، می فرمایند : شخصی میل به دنیا داشت و بدهکاری مردم را پس نمی داد . یک شب در رویا ، دید که در آتش می سوزد و دید که صحرای محشر برپاست و شخص طلبکار ، پولش را می خواهد ، هرچه این شخص بده کار می گفت من اینجا پول ندارم که به تو بدهم طلبکار میگفت تا پول مرا ندهی ، نمی گذارم از اینجا بروی . حالا که پول مرا نمی دهی ، لااقل بگذار این انگشتم را به ناف تو بگذارم تا به همین اندازه ی ناف تو خنک شوم. میگوید این کار را کرد و من فریاد زنان ازخواب بیدار شدم دیدم در رختخواب هستم و نافم زخم شده و پر از چرک و خون است . خوب این چرک و خون چه بود ؟ حب دنیا بود ، همان مقدار ، حب مال که داشت و پول طلبکار را نداده بود در خواب به شکل چرک و خون ممثل شده بود . ثم لترونها عین الیقین : حتماً با چشم یقین جهنم را می بینی ، چه مؤمن باشی چه کافر .

**آیه 8 : ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم** : سپس‌می پرسند که نعمت ها را‌‌ چه کار کردی ؟

فرش خوب و لباس خوب که بد نیست ، اینکه بخواهی با این ها به بقیه فخر فروشی کنی بد است. همین که بخواهید دنیایتان را به رخ بقیه بکشید ، آتش است . روز قیامت به اهل دنیا و دنیا طلب می گویند که تو پول داشتی که وسیله بخری و زندگی کنی چرا وسیله خریدی و فخر فروشی کردی . روز قیامت هم از نعمت دنیایی سؤال می شود و هم از نعمت معنوی سؤال می شود. می پرسند که از دین چه طوری استفاده کردی ؟ از امام چه طوری استفاده کردی ؟ نعمت ، آنچیزی است که ما را به سعادت می رساند . آب و نان هم ما را به سعادت می رساند . ما آنها را استفاده میکنیم تا زنده بمانیم. چگونه میتوان سعادت مند شد ؟ به وسیله ی دین ، حالا چطوری با دین سعادت مند شویم ؟ به وسیله ی ائمه . پس درمورد امامان از ما سؤال می شود. ازما می پرسند ، با امامان چه کردی ؟ روایت داریم که خدا می فرماید من شریک خوبی هستم . اگر کسی برای من و برای بقیه کار کرد ، ازخودم را هم به آن بقیه می دهم ، هیچی برای خودم بر نمی دارم ، چون شریک خوبی هستم پس در روز قیامت آدم مشرک هیچی ندارد . شرک ظلم بزرگی است .

کسانی که اول مذهبی بودند و بعد در خط و خطوط دیگری رفته اند و حتی فاسد شده اند ، از اول که فاسد نبودند . از اول ، فقط یک کمی از دنیا را خواستند ولی دنیا به یک نحوی است که اگر حتی یک کمی از آن را خواستی تو را تمام می کند.اگر دنیا را خواستی تورا تا مرگ می کشاند.حتی زرتم المقابر و بعد می بینی که همین دنیا خواستن،آتش است.اگر آرام آرام خودتان را تصفیه کنید،دیگر خودتان از دنیا خواستن،بدتان می آید. شما در رساله ها می خوانید که لباس شهرت ،حرام است .دلیلش این است که ،نظر غیر را به خود جلب می کند.اینگونه روایات میخواهند شما را از توجه به غیر نجات بدهند،به توجه به حق بکشانند.سعی کنید این سوره را زیاد بخوانید. در نماز های واجب و مستحب بخوانید،به مرور زمان،اثر خودش را میگذارد و انشاا... می چشیم که کثرت طلبی،انسان را از مهمّش باز می دارد.

امام صادق فرمودند:مراد از نعیم ،عبودیت و راه ولایت است.می پرسند ،بندگی کردی یا نکردی.به بنده های مخلص خدا روی آوردی یا نیاوردی.در واقع از مردم سوال می شود که چقدر،راه سلوک الی ا... خود را با راه وروش ائمه خودتان ،تطبیق نمودید.همیشه سعی کنیداز خودتان یکسری سوال بپرسید.به عنوان مثال از خود بپرسید اگر امام می خواست مهمانی کند چه می کرد،اگر امام می خواست ازدواج کند چه می کرد؟فقط راه امام درست است. به اندازه ای که به امام نزدیک هستید به بندگی حقیقی نزدیک هستید.پس روز قیامت می پرسند بندگی کردید یا نکردید؟علامه طباطبایی(ره)می فرمایند:دیدگان خود را از تکاثر که همان زیاده بینی است باید درهم بکشید و به نعیم که یگانه بینی و وحدت گرایی است بازگشت نمائید.

از ما می پرسند با امامت چه کار کردی؟آیا به او اقتدا کردی یا اصلاً توجهی به او نکردی؟امام یعنی بندگی محض،یعنی درست استفاده کردن از زندگی.اینکه در روایات می گویند از ولایت می پرسند،منظورشان این است که می پرسند زندگی صحیح داشتی یا نداشتی؟وقتی ما چشممان به امام باشد و به امام اقتدا کنیم زندگی صحیح خواهیم داشت.نمی شود که در سفره عثمانی بنشینیم و عشق علوی داشته باشیم.اگر به امام اقتدا نکنیم،گمراه هستیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

در روایت داریم سوره توحید و6 آیه اول سوره حدید برای مردم آخر الزمان که خیلی انسانهای عمیقی هستند نازل شده است.همچنین در روایت داریم امیرالمؤمنین این سوره را زیاد می خواندند، به طوریکه بعضی از دشمنانشان می گفتند علی(ع)سوره دیگری را بلد نیست.در حالی که قلب امیرالمؤمنین(ع)قرآن است.

**آیه1:قل هو ا... احد**:فرمود بگو ای پیغمبر که او ا... است،این ا... ،احد است. میفرماید:احد یعنی یکی که دو ندارد.

1-در جایی میگوییم یک است یعنی همین یکی است،یعنی مثل این،چیز دیگری نیست ولی چیز دیگری هست در این صورت میگویند واحد است.

2-اما گاهی میگوییم یک است،که منظور نمره یک است و از همه بالا تر است،بقیه وجود دارند اما این از همه بالا تر است،این را نیز واحد میگویند.

 مثلا ما می گوییم اصفهان،یک است، یعنی دیگر اصفهان در دنیا نداریم.آیا منظور از خدا یکی هست هم همین است؟منظور این است که یک خدای دیگر نداریم؟خیر این واحد است.گاهی میگوییم اصفهان یک است،یعنی از همه بهتر است،یعنی غیر از اصفهان شهرهای دیگر هست ولی اصفهان از همه بهتر است،در اینجا هم،یک به معنی واحد است.گاهی از شما می پرسند چند گردو دارید؟پاسخ میدهید یکی.که البته این یک هم به معنای واحد است.پس احد چیست؟

هرچیزی را که بگوییم یکی است(البته غیر از خدا)آن به معنی کم است،اما در مورد خدا که بگوییم یکی،یعنی خیلی است.اگر2 تاخدا داشتیم ،یعنی هیچ خدایی نداشتیم!این چه یکی است،حضرت علی(ع) می فرمایند:خدا یکی است اما نه به این معنی که به عدد برگردانید.

قل هو ا... احدمنشور اولیاء است ، ثلث قرآن است،به همین دلیل در نماز شب 3 مرتبه توحید میخوانید که به مانند ختم قرآن است در اصل $ثلث$ قرآن همان چیزهایی است که در این سوره است.پس اگر این سوره را درست بفهمیم در واقع ثلث قرآن را فهمیده ایم.

مثال:قوه بینائی شما وشما را در نظر بگیرید،یک چشم دارید که جزء تن شماست،دیدن ، مربوط به منِ شماست . شما در خواب ، چشمتان بسته است ولی میبینید،چون این دیدن،مربوط به من ِ شماست،چه کسی میبند؟من، من کیست؟همان که می بیند. چه کسی بیناست ؟من . حال، بگوئید رابطه بینائی با من چه رابطه ای است؟رابطه یگانگی

شما در خواب می بینید در حالی که چشم ظاهر شما بسته است،همچنین در مورد شنیدن،در خواب می توانید بشنوید،بیدار هم که میشوید،میشنوید،پس بینائی وشنوایی عین شما نیست،غیر شما هم نیست.آیا رابطه خدا و آدم این است؟ نمی دانیم فقط می فهمیم که او هست که هست.

احد یعنی یکی که دو ندارد،یعنی فقط او هست.مثال موج ودریا:موج هست یا نیست؟بله،آیا موج همان دریاست؟آیا موج اصلاً وجود دارد؟آیا دیده میشود یا نه؟بله می بینیم ولی آیا به جهت غفلت از دریا آن را می بینیم یا به جهت حقیقت موج؟اگر نگاه کنید می بینید که یک موج بلند است،حالا اگر کمی بیشتر نگاه کنید می بینید که چیزی غیر از دریا نمی بینید. صدر المتألهین میگوید فقط هستی هست و هر چیزی هم که هست باید به هستی مطلق،ختم شود،همان طوری که هر تری به تر مطلق، ختم میشود. استاد مطهری میفرماید:این ها همه هست،خدا هم هست پس چه فرقی با هم میکنند؟تفاوتشان در شدّت وضعف است.به عنوان مثال:نوری که ما نزدیک خود می بینیم و نوری که نزدیک لامپ است هردو نور هستند؛منتها تفاوتشان در این است که این نوری که نزدیک ما است از آن نور نزدیک لامپ نشأت گرفته است،پس فقط ،نور در صحنه است،فرقشان در این است که هستی این از آن،نشأت گرفته است.

یک انسان عاقل، هیچگاه به یک بچه 2ساله یک پیغام فلسفی نمیدهد وبگوید این پیغام را ببر و به فلانی بگو؛چون اصلا این بچه حیران می ماند.انسان عاقل می فهمد که،قلب این بچه کشش چنین کاری را ندارد.حالا،خدای عاقل کل می دانسته است که پیامبر،احدیت را میتواند دریافت کند و لذا به او فرموده:بگو قُل.یعنی ای پیامبر تو میتوانی بگویی.پیامبر اگر چیزی را تصدیق نکند اصلا از قلبش صادر نمیشود یعنی چنین نیست که مانند شخصی باشد که درسی را نفهمیده،ولی در عین حال برای بقیه میخواهد بگوید.

قُل هو:حالا چرا هوَ؟نه اسم دارد نه جسم دارد و نه شکل دارد.ا... اسم است،ذات نیست.مثال:گاهی اوقات آنقدر نور خورشید زیاد است که نمیتوان به ان نگاه کرد.از طریق نور ماه،خورشید را می بینیم،یعنی نور ماه حکایت از خورشید میکند،اما خود خورشید نیست.

ا... اسم خداست،مظهر تام خداست،اما ذات نیست.گاهی اوقات میگوییم : حی،قیوم،رحمان،رحیم و...اینها هرکدام یک اسم خدا هستند یعنی مثلا حضرت حق،در حی،جلوه میکند یا درقیوم،جلوه میکند،حالا گاهی هم هست که حضرت حق در همه این اسماء جلوه میکند،این را ا... می گویند.حالاآیا به این ،ذات میگویند یا جلوه؟جلوه است ،اسم است.

منشور را در نظر بگیرید نور بی رنگ را از آن عبور میدهیم به هفت رنگ تبدیل می شود؛پس معلوم است که نور بی رنگ،هر هفت تاست اما بوحدته.یک طرف منشور، نوربی رنگ (بوحدته)ویک طرف منشور، هفت رنگ است(بکثرته). سبز، آبی،نیلی،بنفش و...از هم مجزا هستند.یک طرف منشور که نوربی رنگ است،همه اش یک چیز است. یعنی هر هفت رنگ در یک نور،جمع شده است،پس این که یک چیز،خیلی چیز باشد،امکانپذیراست .

منشور

 نور بی رنگ هفت رنگ

ا... یعنی جلوه جامع،تاکید می کنیم که به معنی ذات نیست.هیچ پیامبری اصلاً نمیتواندذات را بشناسد،فقط خدا،خودش را می شناسد.خود پیامبر(ص)می فرمایند:ما عرفناک حق معرفتک.ما نمی توانیم تو را آنگونه که هستی بشناسیم.حالا نباید بنشینید و غصه بخورید که هُوَ که خیلی بزرگ است را نمی توان فهمید.پس چه کنیم؟نه غصه نخورید این ا...که تجلی جامع هُوَ، است،احد است.

خدا به پیغمبرش گفت بگو قل هو ا...احد.بگو قل رب زدنی علما .امثال این آیات چه چیز را نشان میدهد؟میخواهد بگوید پیغمبرعینا آنچه را از خدا گرفته است آورده است.این یعنی فنا. یک موقع است که شخصی در مقام فناست،پس در دعایش میگوید: قل ربّ زدنی علما .یک موقع هم هست که شخصی در مقام طلب است،فقط میخواهد طلب علم کند لذا در دعایش میگوید:رب زدنی علما.آنکه در مقام فناست میخواهد بگوید اصلاً من نیستم،هرچه خداوند فرموده را میگوید.یعنی تماماً حق، در صحنه است.می خواهد به ما بگوید که پیامبر حتی به اندازه یک لفظ قل نخواسته است که معنای قرآن را به ما بگوید،فقط قرآن را گرفته است که به ما بگوید.

شما هم که می گویید قل میخواهید بگویید خدایا من از خودم هیچ چیز نمی گویم،من همانطور که تو فرموده ای میگویم.بعد میگویید قل هو که ا... است.ا... را که میشناسید ،یکی است که دو ندارد.کثرت خیلی از چیزها به دلیل افکار ماست.مطمئن باشید میتوانید به جایی برسید که خیلی از چیز هایی که برای بقیه مهم است برای شما اصلا چیز مهمی نباشد وگوئی اصلاً نمی بینید.کثرتها به دلیل توجهات بیش از حد به اطراف است.اگر کسی به مقام وحدت برسد، چیزهای اطرافش را جز،جلوه ی حق نمی بیند.

قبلا گفته شد:بگو ای پیامبر که او که اوست،ا... احد است.هم اوست و هم هیچ شکل و هیچ ظهور محسوسی بذاته ندارد.وَلَهَ:یعنی کسی که مارا واله وشیدا میکند.از اینکه بتوانیم اورا درک کنیم ، حیران میشویم.اِله:یعنی موجودی که وقتی بخواهیم اورا بفهمیم حیران میشویم.وقتی میگوییم احد،منظورمان این است که خداوند هم از لحاظ موجودیت هم از لحاظ صفات،تنهاست.یعنی اصلا غیر او موجود نیست،تنها موجود،اوست.بقیه موجودند به خدا.فقط یک چیز است که به خودش موجود است،خودش عین وجود است.موجودٌبِنفسه.بقیه به وصل به خدا،موجود میشوند.

چرا به این سوره،سوره اخلاص می گویند؟برای این که در این سوره،فقط از خدا صحبت میشود.گویا خدا خودش را در این سوره معرفی میکند.گاهی در بعضی سوره ها دیده اید که خدا به غیر،خود را معرفی میکند.مثلا میگوید از نعمتهای خدا،خدا را بشناسید.به فرمایش امیرالمومنین کمال الاخلاص نفی الصفات عنه:عالی ترین اخلاص آنست که صفات را هم از آن جدا کنیم.یعنی با صفات هم،او را نبینیم،بلکه خودش را ببینیم.

**آیه2:ا...الصمد:** او صمد است، یعنی ا... مقامی است که همه عالم،وجوداً به او وصلند.گفتیم او که ا... است واحد است.حال می گوئیم او که آدم را واله وشیدا میکند صمد است. ریاضت فقط چیزی شبیه به روزه گرفتن نیست،ریاضت عقلی وقلبی داریم که قلب به دردسر می افتد تا اینکه بفهمدخدا چیستی ندارد،بلکه هست. اگر هنوز در این سوال مانده اید که خدا چیست،بیرون افتاده اید و اصلاً به مقصد نمیرسید.چیست معنا ندارد،باید بگوییم خدا هست.ممکن است کسی سوال کند که اصلا هست که میگویید منظورتان چیست؟اگر چیستی در کار بود که دیگر صمد نبود.چیست یعنی یک چیز محدود ،مثل گل.چرا گل چیستی دارد؟چون محدودیت دارد.باید در قلبت به جایی برسی که بفهمی هست.حال می خواهید با او صحبت کنید میگوئید احد،یعنی هیچ چیز،نیست اما هست.همین که به این فکر کنید که چیست.متاسفانه روح شما،محدود به دنیا می شود و در حد دنیا پائین می آید.

 ا...الصمد:وقتی متوجه شدیم که فقط اوست.حالا میخواهیم بگوئیم همه چیز بسوی اوست وقتی گفتیم فقط ،اوست ،آیا منظور از اوست یعنی علیم است؟خیر.او اوست.اگر او علیم بود به دو گانگی،آنوقت دیگر احد نبود.یعنی صفاتش همان ذاتش است. یک موقع است که ما میگوئیم آبها،تر، است،یعنی آبها را در ذهنمان می آوریم،بعد تری را به آن نسبت می دهیم.ما این دو گانگی ذهنی را هم نباید برای خدا قائل شویم.اوست که اوست،صفاتش عین ذاتش است.

مثال دیگر:آیا منظورمان از خدا سمیع است مثل آب است که گرم است؟خیر سمیع بودن هم اوست.پس فقط اوست،پس احد اوست،هیچ دوگانگی در کار نیست. نمک ها شورند.آب ،گرم است.می شود موجودیت باشد ولی تری نباشد.نمک ها،موجودند یعنی موجودیت یک چیز است که حالا شامل نمک شده است. میشود موجودیت باشد ولی شوری و تری نباشد وجود نمک،مرتبه ای است از وجود ، وجود در این مرتبه،شوری است؛ولی احد از این هم بالاتر است.یعنی او که فقط موجود است،هیچ صفتی ندارد الّا همان موجودیتش.یعنی سمیع هم اوست (نه به دوگانگی)

اهل ادب در مورد ا... می گویند،این بدل هو،است.حالا که هُوَ را نمیشود تفسیر کرد،ا... را به جایش گذاشته است. علامه(ره)می فرمایند:"صمد ،سید وبزرگی است که از هر سو به جانبش قصد کنند،یا هر چیز توپُری که جوفش خالی نباشد".خالی نباشد یعنی کم نداشته باشد،نه بخورد نه بنوشد،نه بخوابد ونه بچه بیاورد و...صمد یعنی بی نیاز یعنی به غیر وابسته نیست،خالی نیست.چیزی کم ندارد،همه نظرها به اوست.همه وجودها به اوست.به عنوان مثال:من موقعی به شما نیاز دارم که یک چیزی کم داشته باشم وشما بتوانید به من بدهید.مثال:همه نورها جهتشان به خورشید است اگر جهتشان را قطع کنید،دیگر نیستند.نورانیتشان به خودی خود نیست بلکه به خورشید است.

ا... الصمد یعنی همه جهتشان به خداست.بلا تشبیه،مثل یک رئیس قبیله که همه به او رجوع میکنند.همه ی عالم به خدا رجوع میکنند.یعنی وجودشان را از خدا می گیرند و وجوداًبه خدا نیاز دارند.یعنی بودشان به بود خداست.اگر او مطلق است و وجوداً احد است،پس هیچ چیز دیگر وجوداً موجود نیست؛بلکه مخلوقاً،موجود است.یعنی مطلقاً یک ذات،موجود است و بقیه ذاتاً معدومند.موجودند بوُجوده، ،پس موجود نیستند بذاته . علامه می فرمایند: خداوند صمد است و تمامی موجودات عالم در تمامی حوائجشان،قصد او می کنند.اساسی ترین حوائج هر موجودی چیست؟بودش است.پس بود هر موجودی در ازای خدا به دستش می آید،زیرا که هستی هر چیز از اوست.پس هر چیز در ذات و صفات و آثارش محتاج به اوست. در روایت داریم:اگر مردمی، سوره توحید و 6آیه اول سوره حدید را خوب فهمیدند ،اینها نسل آخر الزمان هستند.

علامه میفرمایند:"اَلالَهُ الخَلق والاَمر یعنی خلق و امر عالم از اوست.پس همه چیز در قبضه ی اوست."یا می فرمایند و اِنّ الِی ربک المنتهی یعنی همه به او ختم می شوند ، یعنی بود هرچیز به وصل به حق موجود است.خلق که همان، بودن موجودات عالم ماده و امر که همان، بودن موجودات عالم غیر ماده است ، از اوست.

**آیه3:لم یلد و لم یولد**: لم یلد کسی را نمی زاید ، یعنی کسی در عرض او نیست . اگر کسی در عرض خدا باشد که دیگر هیچکدام مطلق نمی شوندو لذا خدایی نیست،درحالی که خدا هست.ولم یولد: یعنی از کسی هم زاییده نشده ، از غیر نیست. پس یعنی صمد است و نیاز به غیر ندارد پس احد است.احد کیست ؟ هو

سوره توحید می خواهد مارا نجات بدهد تا چشممان باز شود که اوست که اوست و به ما می گوید چگونه می توانید از بقیه دل بکنید وفقط به او دل ببندید و اسیر دنیا نشوید.اگر کسی به مقام وحدت رسیدحتی نمی گوید لیس فی جُبَّتی اِلّا ا... در جبه من غیر خدا نیست. اصلاً هیچ چیز نمی گوید. منصور حلاج همین که گفت لیس فی جبتی الّا ا... بیرونش کردند.اصلاً در مقام عشق هشیاری بد است. اگر کسی بگوید من خیلی تمرکز میکنم که توحید را بفهمم میگویند این هم اشتباه است که میخواهی بفهمی چرا که همین که میخواهی بفهمی یعنی تو هستی در حالی که تویی در کار نیست.

گفت لیلی را خلیفه کان تویی کز تو مجنون گشت پریشان و قوی

از دگر خوبان تو افزون نیستی گفت رو ، رو چون تو مجنون نیستی

باخودی تولیک مجنون بیخود است در طریق عشق ، هشیاری بد است.

وقتی تو می گویی من تورا میبینم پس دو تا می شود : من و تو ؛ لذا دیگر وحدت نداری و بی خدا می شوی.

اگر گفتی احد یعنی دیگر خودت را نبین.حالا که توان این را نداری که بگویی احد پس بگو ا... الصمد یعنی حالا که نتوانستی بگویی هیچ چیز نیست ، بگو صمد یعنی همه چیز توجه ذاتی و وجودی به حق دارندلم یلد : هیچ چیز در عرض او نیست . اوست که اوست. ولم یولد: به هیچ چیز وابسته نیست.

**آیه4:ولم یکن له کفواً احد** : برای او نیست وجودی که کنار او باشد ، او فقط وجود است.مثلاً اگر شما بگویید این مبل هست ، خوب خدا هم که هست. پس این مبل از نظر وجودی کفو خدا شد. در حالی که در نماز می گویید لم یکن له کفواً احد. اگر معتقد باشید که مبل وجود دارد خدا هم وجود دارد فقط وجودمبل کمتر است ، این هم درست نیست.خدا بذاته موجود است و این مبل بذاته معدوم است وبه وجود خدا موجود است. در عرض وجود خدا این مبل، عدم است.

نور یک لامپ را در نظر بگیرید:نور نزدیک لامپ را نور بالایی و نوردورتر از لامپ را نور پایین در نظر بگیرید.این نور پایین از نور بالا گرفته شده است،نه اینکه در عرض نور بالایی باشد . اگر اتصال این نورپایینی از نور بالایی قطع شود چه می شود ؟ نیست می شود پس ذاتأ نیست است به نور بالایی هست ، است .

با خواندن سوره توحید به قلبتان تفهیم کنید که هیچ چیز شبیه او نیست پس اوست که هست بقیه چیزها بذاته نیستند لذا به آنها دل نمی بندید وقلبتان مشغول به آنها نمی شود ودیگر غصه نمی خورید که فلان چیز را ندارم اسیر هیچستان نمی شوید .سوره توحید ، قلب مارابه احد می رساند اینکه می گویند روز جمعه حد اقل 100مرتبه سوره ی توحید بخوانید ، یعنی روز جمعه مشغول غیر حق نشوید. غیر حق ، دروغ است ؛ مشغول دروغ ها نشوید .

سوره عزیز اخلاص : از ما می خواهد که 1-هم خدا رابیابیم و2- هم با او بمانیم .این سوره خودش را به ما معرفی می کند به ما گفته اند این سوره را زیاد تکرار کنید.

اینکه بینی مرده وپژمرده ای زان بود که ترک سروَر کرده ای

تا اینجا تلاش کردیم که او را بیابیم از اینجا به بعد می خواهیم بفهمیم که چگونه با او بمانیم .اصلأ غیر خدا موجودیت حقیقی ندارد ،بلکه سایه ذهن هستند . آدم گرسنه به گونه ای است که نیازش ، نیاز به غذاست ولذاغذاهای مختلف را می بیند ولی اگر سیر باشد هزاران غذای رنگین هم جلوی او بگذارند برایش بی تفاوت است ، در حالت گرسنگی برای غذاهای مختلف، تفاوت قائل می شود می گوید این غذا بد مزه است آن غذا خوشمزه است ولی در سیری می گوید هیچکدام به درد نمی خورد چون اصلأ نمی تواند بخورد ومیل به غذا ندارد .

مثال : فرض کنید پلک شما بگوید من نمی خواهم به هم زده شوم آیا اصلأ امکانپذیراست ؟ خیر.بلا تشبیه فرض کنید نفس شما در برابر چشم شما از لحاظ قدرت، احد است ( نه احداز لحاظ وجود ) همین که نفس اراده کند ، پلک زده می شود ، اصلأ خود پلک ، مقاومتی ندارد حالا در مقابل احدیت وجود بخواهم مقایسه کنم که دیگر هیچ مقاومتی نداریم .بالاترین عبادت ، تفکر در رابطه باخدا ونشانه های خداست این یک نقشه انحرافی است که به انسانها بگویند در رابطه با خدا فکر نکنید .

اوصمد است از حیث استناد وجود به او : یعنی همه به اوست ، اوست که اوست ، بقیه اگر هستند به او هستند مثل نور اتاق که همه به لامپ نور ، هستند نه به خودشان ، صمدیعنی هر صفت خوبی هست از اوست واز غیر ، غنی است. همه محتاج او هستند .لم یلد : یعنی چیزی پهلویش نیست بودن محض است مثلأ من با شما کنار هم بنشینیم در عرض هم هستیم .

لم یلد : مغلوب چیزی هم نیست از حیث هویتش تولید کننده کسی نیست که دو گانگی پیش بیاید برعکس انسانها که رابطه شان تولیدی است نه ایجادی . من این ساختمان را تولید می کنم ایجاد نمی کنم یعنی می روم سنگ وچوب می آورم وبه هم وصل می کنم. کارخانه ها چیز تولید می کنند اما ایجاد نمی کنند .

ولم یولد : از کسی زائیده نمی شود ، فرموده اند از حیث ذات زائیده نمی شود ذاتش به گونه ای نیست که کسی ایجادش کند ، ایجاد محض است . آب ، تری خود را از جایی نیاورده است اما وجودش از خودش نیست وجودش به غیر است .خدا وجودش هم از خودش است .ولم یکن له کفوا احد : اصلأ با شأنی هم شأن نیست ، همه شأن ها از اوست .روح انسان وحدت ویگانگی می خواهد از کثرت ومشغله بیزار است وحدت هم که وجود دارد اسمش خداست .کار سوره توحید چیست ؟ اتصال روح وحدت طلب به وحدت .دستور داریم که در ماه رجب سوره توحید رازیاد بخوانید . ماه رجب، ماه خداست ، ماه یگانه شدن با خداست .آیه الکرسی ، لااله الاا... وسوره توحید ، سه راه یگانه شدن با خداست .ماه خدا ، ماهی است که باید از همه منصرف شویم لذا ماه استغفار است .استغفرا... واسئله التوبه یعنی استغفار از غیر وتوجه به خدا ، همه می خواهند از کثرت وتشطط رها شوند.روح، وحدت می خواهدا اما چگونه؟ با تکرار سوره توحید. درون ما ، مقصودش را گم کرده است مقصد هم فقط خداست آن وقت در بیرون دنبالش می گردد .علت را خدا و معلوم را خلایق در نظر بگیرید:علت ،مطلوبِ معلوم است ، معلوم ، چیزی است که همه حیثیتش از علت است .پس بقای معلوم به اتصال به علت است .پس مطلوب ما ، در انسانیتمان ، حق است . مشکل ما این است که از بعد وحدت معنویه ی خود به معنویت مطلق احدی وصل نمی شویم،آن وقت در بیرون به دنبالش می گردیم .مشکل ما درونی است.همه به دنبال خدا می گردند ، مقصود همه احدیت محض است .همه، غنای محض ، وحدت محض ، حیات محض می خواهند ، حیات محض خداست اما گاهی در دنیا وساختمان وپست وکسب افتخار ، خدا را می جویند ، مشکل ما درونی است باید از بعد معنوی خودمان با بعد معنوی عالم اعلی ، ارتباط پیدا کنیم .

او که هست من چگونه اوراباخودم مأنوس کنم ؟ فقط از طریق حضور می توان ارتباط داشت .جنس من وشما از جنس ارتباط با حق است پس لازم نیست خیلی به خودتان فشار بیهوده بیاورید فقط کافی است ریسمانها را پاره کنید تا پرواز کنید، درست مثل بالن .

منِ شما که همان ذات شماست ، مِن روحی است (نفخت فیه من روحی ) . روح ، مقام اعلی است ، شما از همان مقام اعلی هستید پس کافی است خودتان را از غیر آزاد کنید ، غیر ، نمی گذارد که ما آزاد باشیم .غیر چیست ؟ فکر گذشته یا فکر آینده. این دو چیز ، ما رااز خدا باز می دارد .یک چیز ما را وصل به خدا می کند آن هم ،حال حضور است .تو مزاحم وصل خودت نباش ،خودبه خود،وصل هستی .فکر معانیِ نماز هم ، اتصال را قطع می کند ، معانی، نردبان هستند فکر ،مزاحم وصل است .

وقتی می گوئید ا... اکبر یعنی وصل. این اتصال یعنی فکرگذشته و آینده را نکنید. البته فکر به معنای سیر، اشکالی ندارد اما فکر به معنای قیاس وبرهان ، مربوط به قبل از نماز است .دلت را نسبت به کارهای گذشته وآینده آزاد کن گذشته وآینده مرده اند پس وقتی در موردشان فکر می کنیم مثل این است که در مرده ها زندگی می کنیم فقط در یک حال ، زندگی می کنیم چه زمانی ؟ وقتی وصل هستیم .در روایت آمده است که درقیامت ، شخصی می بیند که تمام عمرش مرده بوده فقط گاهی زنده بوده ، آن هم وقتی که مثلأ در یک سجده بوده ، یادر یک کارخیر بوده است .

مثلأ شمادر فکر این هستید که عجب مقاله ی خوبی ، دیروز نوشتم .خوب این فکر که مُرد،رفت،مافات مضی . یا می گوئید فردا می خواهم فلان کار خیر را انجام دهم این فکر هم که نیست،چون الان فردایی در کار نیست .فقط باید در حال زندگی کنیم هرچه حالا نیت الهی دارید زنده هستید .اگر بیائید در جلسه سخنرانی بنشینید که حرفهای خوب بشنوید و فردا ،استفاده کنید در حالِ زندگی کردن در گورستان آینده هستید اگر بیائید در جلسه سخنرانی بنشینید که حرفهای خوب بشنوید که به افتخاراتتان بیفزایید ، در حال زندگی کردن در گورستان گذشته هستید .برای همین هم هست که به شوق نمی ائید می گویند:به اندازه ای که قربه الی ا... عمل کنید به شوق می آئید وگرنه در گورستان وجودتان زندگی می کنید. وای به حال وقتی که در نماز در گورستان باشیم .

حین مگو فردا که فرداها گذشت وای از این فردای ناپیدای من

باید چه کار کرد ؟ باید بندگی کرد. بگو قل هوا... احد مرتبأ، پشت سر هم فکر نکن. فقط بگو احد .حب مال ، جاه ،شهرت ،شهوت ....اینها شمارا در آینده وگذشته فرو میبرد .شما با جانتان زندگی کنید ، آن وقت جانان ،روبروی شما می آید اگر جانتان با حق روبروشد آن وقت دیگر با عدد و رقم وگذشته وآینده کاری ندارید.می ایستید برای نماز ، شما که طالب احد هستید طالب وحدت محض هستید ، وحدت محض هم که هست ارتباطت هم که سوره قل هو الله احد است پس بخوان .

قیاس وفکر مربوط به قبل از عبادت ونماز است .در نماز آمدید فقط باید در حال باشید. در نماز،غصه درودیوار پوسیده ی خانه تان را می خورید ؟ بسیاری از این غصه ها ، بی جا وریشه اش در بی خدایی است .بعضی ها ، هستی خود رابر غیر ، بنا کرده اند واز خود ، گم شدند. نظر به بیرون نمی گذارد که آنچه را خدا به ما داده است قبول داشته باشیم آن وقت، غیر ، را خودمان می دانیم یعنی مدرکمان میشود خودمان،رفیقمان می شود خودمان... اگر خدارااز دست دادید ، مشغول غیر می شوید واگر مشغول غیر شدید تمام زندگیتان ،فخر فروشی میشود قلب حرم خداست در قلب خودتان ، غیر خدا را جا ندهید .